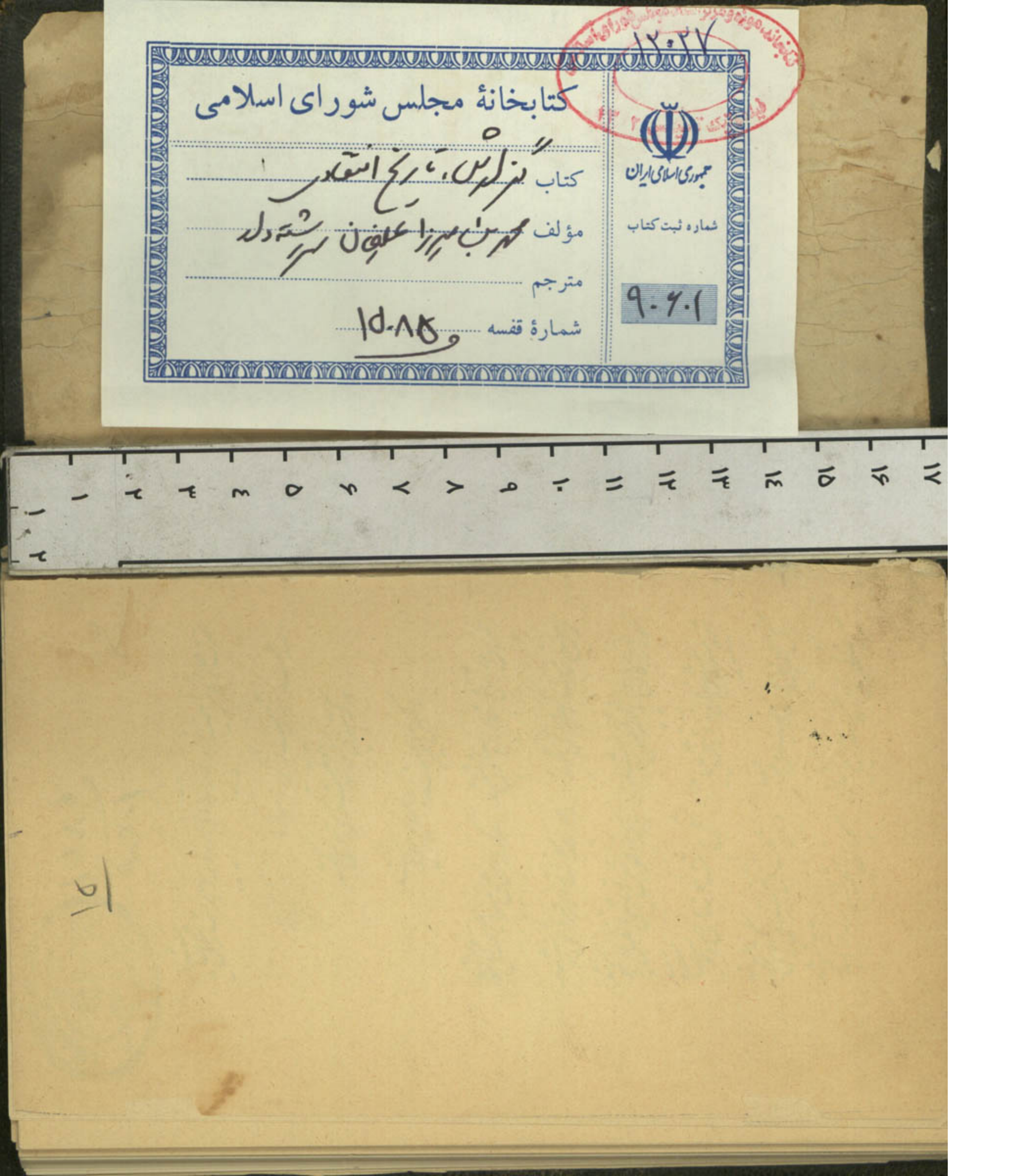
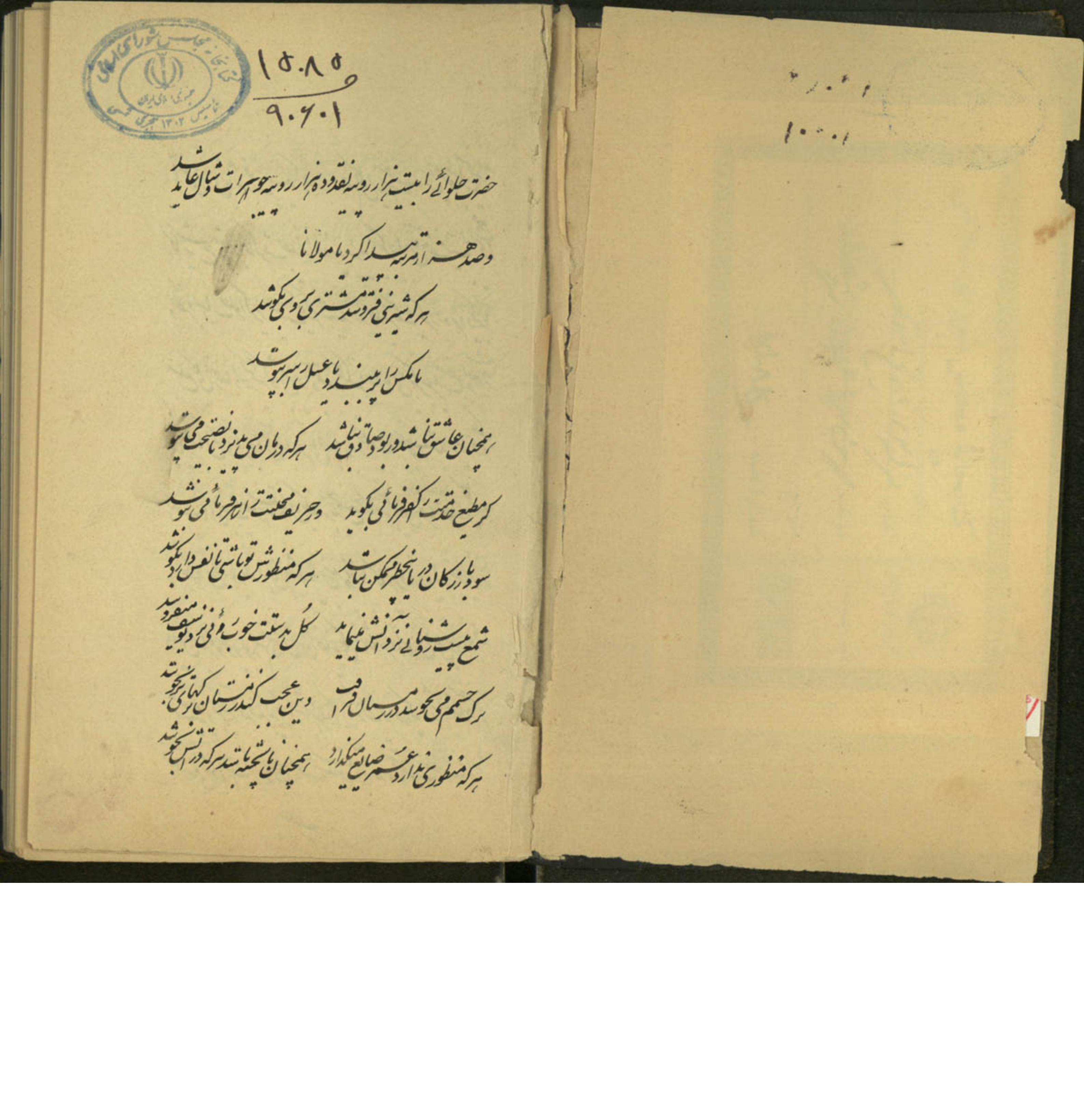

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۵


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۶۰۱


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
90601
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
15085
12027



حضرت حلوائی را بیست هزار روپیه نقد و ده هزار روپیه جواهرات و شال عاید شد

و صد هزار تبسم اکرد با مولانا

هر که شیرینی فروشد مشتری بر وی بجوشد

یا مگس را پر ببندد یا عسل را سر بپوشد

همچنان عاشق تنها شد و در بوی صبا دق نباشد — هر که درمان می نبرد تا نصیحت می شود

گر مطیع خدمت زرگر فرمائی بگوید — و حریف محنت از آن فرمائی می شود

سود با زرگان در یا لخطر ممکن نباشد — هر که منظورش تو باشی با نفس دا بکوشد

شمع مست شبانی نزد آتش بنماید — گل به ستت خوب روئی بر دیو سیف منفرد سد

برگ حسیم می بجوشد در رسال قرآ — وین عجب کندر بستان کیهان بر نجوشد

هر که منظوری ندارد عمر ضایع می گذارد — همچنان با تخته باشد هر که در آتش نجوشد

تا غمی در دل نباشد فتنه‌ای پیدا نگردد   هم گلی دیدیم از سعدی همچو بلبل منجر آمد
کار شیخ در شهر بالا گرفت بعد از آن خذرویه بدید دیگر جای توقف ندید لوای فتح
و ظفر و اسباب جلوا گیری به سمت کشمیر کشید در آنجا نیز یک دیگر زده نزد دیگر باخته
مبلغ کلی از جهارجه کشمیر گوش زد به سمت کلکته و جاهای دیگر عزیمت نمود بعد از آن
چهار پنج سال که در شاه جهان آباد دهلی دربار بود انگلیسها خواستند از برای ملکه
انگلستان لقب قیصر هندوستان بگیرند از جمیع حکام انگلیس و فرمانفرمایان کل
راجگان در دربار دهلی جمع شده این بنده نیز با کارگزار دولت علیه ایران
در این دربار موعود بودیم و منزل من در خانه یکی از شاهزادگان دهلی بود روزی
نشسته بودیم خبر آوردند که یکی از شاهزادگان بزرگ ایران که پور شاهنشاه مغفور
فتحعلی شاه است از ایران به سیاحت هندوستان آمده و تجملات سلطنت دارد

اغلب

اغلب از حکام دولت انگلیس به ملاقات ایشان رفته در مهمانخانه بزرگ ویکتوریا
منزل دارد چون از طهران و سایر ممالک ایران تفنگ‌سوار لکری مُلبّس خبری نرسیده
بود اسباب حیرت ما شد مایل شدیم که حضرت والا شاهزاده ایران را دیدن
کنیم و از حقیقت کار مستحضر شویم زیرا که در هندوستان از جنس ایرانی همه جور طرار
و عیار دیده بودیم ولی شاهزاده فرنگی‌ها را ندیده بودیم ظرف عصری که هوا
اعتدالی داشت با شاهزاده آسمان جاه بهادر نوابزاده بهادر شاه در کالسکه
نشسته به دیدن شاهزاده ایرانی عازم شدیم همینکه وارد باغ مهمانخانه شدیم
دیدیم بساط شاهزاده‌ای زد و بند شده شخصی قبای ترمه شال در بر و کمر مرصع در
کمر و جقه الماس بر سر زده عصای مرصع در دست با تجملات خسروانه در کالسکه
بسیار ممتازی نشسته جمعی از نوکرهای هندی با لباس ایرانی قبای

سرخ و زرد پوشیده همه با تفنگ براق مثل لشکر غضنفر حسینی ملبس و سوار
کالسکه را فرو گرفته با این ترتیب غیر مجموعه از دروازه مهمانخانه بیرون آمده
و دستور نیز با عمامه زری در مقابل خودش در کالسکه نشانده از عنایت کبری
توجه بعلت ملک ندارد محروم ماندیم با پابوس اشرف قبله و خصوص مبارک مراجعت کرده
تفصیل را بکارپرداز دولت علیه ایران بیان و بهمان ساعت از دیدن و اصلاح نوع
که این شاهزاده عیار و طرار است غریب همت کردیم که صبح زود وقت
گردش نیست برویم خدمت شاهزاده روز دیگر علی الطلوع با مهماندار شاهزاده
هندی باتفاق رفتیم مهمانخانه بعد از معطلی بسیار که حضرت والا
از خواب بیدار شده در سر میز از برای صرف چای حاضر شد گفتم خبر بدهید
پس از اذن و اجازت با کمال ادب وارد شدیم دیدیم حضرت والا
با دستور اعظم

با دستور اعظم در سر میز نشسته و حقه الماس را بر سر زده با کمال تشخص مشغول
صرف چای است بعد از مدت شش سال چشمم بروی میمون طلعت نوفلون
شیخ رضای حلوائی قباد که با تاج و اسیر کمانی بکمر با میمون خود را آراسته
گفتم جناب آخوند این چه بساط و چه حله است بر تخته با کسوت ملائی و تلبیس
حلوائی تهرانی بنوائی شله زرد و نیمه طبخ کنی و مرید جمع کنی حالا توسل
اشتغال است که تخم رنگ ریزی قباد مولوی رومی قدس سره العزیز
در مثنوی در این خصوص میفرماید

آن شغالک رفت اندر خم رنگ — و اندر آن خم کرد یکساعت درنگ
پس بر آمد پوستش رنگین شده — که منم طاوس علیین شده
جمله شغالک حال چیست — این تکبر وین فرزدقی بهر چیست

گفت سیکر در من و در رنگ من یک صنم چون من ندارد خود یمن

چون گلستان گشته ام صد رنگ خوش مر مرا سجده کن ای مسکین کش

گرد قرآت و تبار رنگ پس فخر بنما خوان مرا و رکن دین

مظهر لطف خدائی گشته ام لوح شرح کبریائی گشته ام

اشتغالات بهر من خواندم اشتغال جمله گوئیدم سه حسن و جمال

حضرت آخوند چون این کلمات را شنید مثل خرمن آتش بر افروخته شد فرمود مگر تو نمیدانی که مادر من دختر خاقان مغفور و پدرم برادر صدر اعظم مبرور پدر پدر پدرم پاکیزگان بوده ایم ترا کجا حد معرفت در پاسائی وجود اقدس ما هست عرض کردم

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

القلندر قلاش و ایزد او باش

کدام یک

کدام یک از شاهزادگان عظام در عهد این شاهنشاه فلک جایگاه قدرت چنته زدن و کمر خسروانی بستن را دارند اگر این لباس عاریت را از بر دراند و خود ناقص تو دست بریده میشود از هر در سخن گفتیم و اندر داد مخرج آخوند نرفت و بخود پس مشتبه شده بود که طاوس علیین بیا باشد تا عاقبت از طرف تو نسو بلکری در خصوص خدعه و تدلیس آن ملا علان رسمی در روزنامه های هندوستان شد انگلیسها او را از دهلی گرفته محبوسا بکلکته فرستاده و از آنجا او را گرفته بطهران فرستاده در دار الخلافه خدعه و حیله دیگر کرده بواسطه مرحوم شیخعلی خان معز الدوله انگشتری مبارک اعلیحضرت قدر قدرت همایونی شرفیابی حاصل نموده مدتی در طهران با بندری و گسر سازی میکرد تا آنکه از طهران بگیلان آنکه بصفحات روسیه برود طلعک

امردی که از طهران همراه خود برده بود شب در حالت مستی او را کشته جواهرات
او را برداشته تهمت روشنه فرار کرد از قبایل مقبول اثری در صفحه روزگار باقی نماند

شرح حالات و تعلقات کلکته که پای تخت ممالک بنگاله و کل مملکت هندوستان است

کلکته یکی از شهرهای قدیم ممالک بنگاله است پای تخت سلاطین حکمرانان بنگاله
در شهر کلکته بوده است تعداد نفوس ممالک بنگاله عبارت است از چهار کرور خلق و
قبایل مختلفه و هرور که ممالک بهار جاک بنگاله افزوده شده است تعداد نفوس
زیاده از سی کرور خلق است از دریای کلکته بمملکت چین ماچین و امریکا و فرنگستان
بجمیع نقاط فرنگستان از روی دریا میتوان مسافرت کرد همیشه در دریای

کلکته

کلکته تقریبا چهار شهر افزون و جهاز تجارتی و شراعی لنگر انداخته همه روز ورود و
فرود کشتی و ازدیاد شهر شده از اینجا بارگیری کرده بممالک مختلفه عزیمت مینمایند
تعداد نفوس شهر کلکته افزون از دو کرور خلق است که تخمینا یکصد هزار انگلیس
از اهل سیف و قلم و تجار در کلکته زندگانی میکنند دریای کلکته رودخانه است
که عمق آن در بعضی از جاها چهل پنجاه ذرع طول نهر و خانه اتصال دارد بممالک
برمایای تخت چین امریکا اروپ بمبئی لی لندن ولی عرض نهر و خانه
چندان پهنا و پهناست تخمینا دویست پنجاه ذرع میشود در بعضی جاها حد آن
سیصد ذرع بیشتر نمیشود و آب نهر و رودخانه شیرین نیست ولی چندان
گوارا نیست آب خوراک شهر را از لوله‌های آهنین کشیده است بسیار گوارا است
اگر شخصی بخواهد در مدت یکماه هر روز از صبح تا شام اوقات صرف بکند

تمام کارخانجات و باغات و عمارات شهر را بسر فرصت سیاحت کنند
گویا تمام قبایل مختلفه هند از مسلمان و گبر و جهود و نصرانی و فرنگی
چینی بیایند مهمانخانه در این شهر هست که اورا لوکنور یا اسم ملکه
موسوم نموده اند هر روز فرش و شربت و اغذیه آن زیاده از دو لک
روپیه است که عمارت آنجا هزار تومان ارزان باشد و مجلس سایر مهمانخانه‌های
دیگر هست که تعداد آن از وهم و قیاس بیرون است اعمله جات این مهمانخانه بزرگ
از پیشخدمت و غیره سیصد و پنجاه نفر میشود که هر یکی از اینها از ماهی پنج تومان الی
یکصد تومان مواجب دارند اگر بخواهم وضع عمارت و طرز اسباب و مخلفات مهمانخانه را
مفصلا تحریر نمایم سخن بطول انجامیده رشته مطلب از دست میرود عمارت فرمانفرمای
هندوستان اطراف محوطه آن زیاده از ده هزار سنگست و تقش با این عمارت و باغ که موقوف

مهندسی

مهندسی خود انگلیسها ساخته است زیاده از دو کرور تومان مخارج شده است
محال است که بتوانم تعریف طرز قشنگی و آراستگی عمارات و باغات و اسباب و مبل
و مخلفات آنجا را مفصلا مشروحا بنویسم البته یک کرور تومان هم اسباب و مخلفات دارد
تمام این باغ و عمارات مخارج آن ولایتی است فرمانفرماهای هندوستان تابستان در شمله
در ایام زمستان در اینعمارت میمانند و در شمله که یکی از ییلاقات ممالک هندوستان است
میرود مواجب شخصی فرمانفرماهای هندوستان ماهی سی هزار روپیه است و جمیع مخارجات
سفر و حضر او از طرف دولت داده میشود فقط چیزیکه فرمانفرما مخارج دارد اطعام
و مهمانی مخارج اصطبل اسب شخصی‌اش میباشد نفر مواجب خورخرگی از پیشخدمت و خدمه
داشته باشد که روی همرفته که یازده هزار روپیه در ماه مخارج شخصی
ندارد با این قدرت فرمانفرما که چهار صد کرور خلق حکمران است

اگر ده سال در مملکت هندوستان حکمرانی بکنند محال است یک دینار ضرری از مال

رعیت عاید او شود یا قدرت آن داشته باشد که بدون محاکمه یکنفر از دنی

رعیت و فعله را چهار ساعت حبس نماید ولی این اقتدار را دارد که فلان آدم

یا نوابی را بهانه در آن اخذ بر وزیر نماید کلکته که پایتخت شهر وسیعی است

و اشخاص توانگر صاحب مکنت و ثروت از هنود و مسلمان و مجوس و جهود خیلی هستند

که هر یکی دارای ده کرور بیست کرور ثروت هستند روزی منفعتا ده هزار

گاو و گوسفند و خوک در آن شهر از برای فروش ذبح میشود بغیر از ماهی

و ماکول و سایر طیور و تخم مرغ و سبزی که در آن شهر صرف میشود تعداد

کالسکه‌های اسبی که کرایه میدهند نمره یکصد و ده هزار ازرا

دیده و از هر کالسکه دولت انگلیس سالیانه کمتر از پنج تومان مالیات

میگیرد

تعداد زنهای فاحشه و قبایل مختلفه که از اهل طرب در آن شهر هستند تقریبا پنجاه هزار

نفر میشود حکمای انگلیس از برای رفع مضرت و اسباب آسایش خلق که

با خوشیهای مهلک گرفتار شود ماهی یکمرتبه تمام زنهای فاحشه را مریضخانه حاضر

میکنند دکترهای دوا و اذیش و طبیب‌های ماهر ذره‌بین گذاشته فرج زنها را

بدقت تمام ملاحظه میکنند اگر در داخله آنها آثار ناخوشی ملاحظه شود حکم میدهند

تا وقتیکه بهبودی حاصل نکند در فروش متاع خود ممنوع است و هرکدام ناخوش

نیستند شهادتنامه با یک خبری که اسباب تبیان از ضعیفه است میدهند که مشتریها

رغبت کرده از مرض آن نترسند و آسوده باشند مریضخانه‌های شهر کلکته

که از برای عموم ناس مفتوح است تقریبا پنجاه میشود که سالیانه لامحاله

دو سه کرور تومان مخارج این مریضخانه‌هاست که از طرف دولت

داده میشود که فقرا و مساکین و مسافرین راحت باشند تعداد مدرسه ها و کارخانه
جات صنایع و بدایع کلیساها و نقش کارهای قبایل مختلفه از روم و قیاس
پروتست و غیره در کلکته محل سیاحت و تعجب عقل انسانست که هر کس دیده باشد
مستغنی از سیاحت تمام دنیاست یکی قلعه ایست که در کلکته در کنار دریا
موافق نقشه جمیع مهندسین انگلیس طرح این قلعه نخبه ساخته شده است و در جلو
خوان این قلعه علم بیرق دولت انگلیس افراشته شده است و در پرده آن
بیرق بخط انگلیسی نقش شده که این بیرق در بالای تخت هندوستان علم استقلال
دولت انگلیس است بقای دولت و سلطنت انگلیس در مملکت هندوستان و انگلستان
و قدرت مملکت داری و ضمانت حقوق انگلیسیها تماماً بسته باین آتش و استحکام
این بیرق است هر وقت این بیرق سرنگون شود آنوقت آثاری از انگلیسیها

در این کره

در این کره ارض و صفحه روزگار باقی نخواهند ماند و در خصوص طرح آن قلعه اگر بخواهم
شرح مفصل معروض دارم خارج از تکلیف نوشتن این کتابست اشخاص سیاحان
فرنگستان هر کس این قلعه را دیده میدانند که در تمام مملکتهای فرنگستان هیچ قلعه
باستحکام این قلعه و طرز باغات و عمارات عالیه این ساخته نشده و ذخیره
و قدرت جهانگیری و استقلال سلطنت انگلیس موقوف بهمین قلعه کلکته است
از برای ملت هندی و ایرانی و فرنگیهای سیاح غیر ممکن است که کسی اگر بخواهد
از برای تماشا داخل این قلعه بشود این بنده خاکسار همراه مستر اتکنزی
که یکی از حکام اهل قلم دولت انگلیس بود و این بنده چندین سال خدمت
ایشان بودم بالکمال زحمت اذن تماشا گرفته و داخل قلعه شدیم
انهم فقط در دیوار باغ و اسلحه خانه و نفس خانه توپخانه که در بیرون بود

ملاحظه کردیم این قلعه که در آب و هوا و صفا و لطافت که دارای خیابانهای
وسیع است میتوان گفت بهترین جاهای با صفای جمیع هندوستان است
تالارهای مخصوص که از برای اسلحه خانه ساخته شده است که دسته از طرز
عمارت و قشنگی تالارها شخص که وارد میشود بتالار اسلحه خانه از دیدن اسلحه های
عجیب و غریب که هر یکی از آنها یک ساعت تماشا دارد آنچه از گرز پهلوانهای
قدیم از چوب آهن و فولاد در ایران و در ترکستان و افغانستان از زمان اول
قبل از این بوده با زحمتهای بسیار تحصیل کرده اند بقیمت های گزاف خریده
آورده در این اسلحه خانه ضبط کرده اند بعضی از شمشیر و خنجر و نیزه و تیر و کمان و سپر
تا طپانچه و تفنگهای فتیله و چخماق و لوله های تفنگ بلند و توپهای کوچک
از نقره و آهن و برنج هر کدام را در جای خود در کمال آراستگی و قشنگی در میز
چیده اند

چیده اند اگر شخص بخواهد در این اسلحه خانه که تخمیناً ده هزار اسلحه مختلفه چیده اند درست تماشا
و تفحص درست کرده تمام اسلحه را از گرد و غبار پاک نماید ممکن نخواهد گو سه ماه طول
بسیاری دارد در سمت دیگر که توپخانه قلعه است قریب یکصد عراده توپ های
بزرگ و کوچک خمپاره قلعه کوب ترتیب نظامی چیده توپخانه های فرنگ صورت
ساده و بلوریات قشنگ در سر توپها ایستاده اند درخشندگی لوله های
توپ چشم انسان را خیره میکند خلاصه این قلعه نیمچه شهریست که گنجایش ده هزار
قشون را با ملزومات دارد ذخیره قورخانه انگلیس در این قلعه است اگر ذخیره ده هزار
قشون تا مدت ده سال در این قلعه باشد اطراف این قلعه اینجا را قشون بگیرند
محالست که بتوانند باین سهولت این قلعه غلبه جویند ولی مدتی و کار و فتیله
فراهم میاید که لشکر دشمن تا پای تخت کلکته بیایند این قلعه در مقابل دشمن

سنگر جاکی است لازم قلعه گیری نیست و از بدایع روزگار در شهر کلکته یکی هم
باغ عمارت پادشاه لکهنو است که در اوایل انگلیسها شرح حالات این پادشاه
باختصار عرض شد بعد از انقراض سلطنت پانصد ساله دولت انگلیس پادشاه
لکهنو را بکلکته آورده‌اند و ماهی دو لک روپیه میدادند بعد از آن یک لک روپیه
رسید که عبارت از بیست هزار تومان ایران باشد این پادشاه باغ را از برای سکنای
او داده بودند و ایام این پادشاه مثل قیصر باغ لکهنو بنا ساختند بلکه بهتر و باشکوه‌تر
قریب هزار نفر از خانمهای مه طلعت که هر یک در زیبائی فتنه روزگار بودند در این
باغ از برای خود جمع کرده و جزیره‌های مصنوعی در این باغ ساخته از برای مور و مار
و حیوانات پرنده و چرنده جاهای عجیب و غریب ساخته از بلاد چین و ماچین
امریکا لندن جنگلهای هندوستان و در هر کجا پرنده عجایب بوده از برای این پادشاه
آورده‌اند

آورده‌اند خریده و مبلغهای کلی انعام و اکرام کرده این حیوانات را در قفس کرده
آب و دانه میدهند مارهای خورد و بزرگ سفید و سیاه و زرد و کلی از نیم زرع قد الی
ده زرع باشکال مختلف در کوه مصنوعی سوراخها ساخته اینها را جا داده هر روز
بعضی را شیر و برخی را گوشت خرگوش و طیور طعمه میدهند ماهی دو هزار تومان
مقرری طعمه این حیوانات است سالیانه مبلغ ششصد هزار تومان ایران مخارج لهو و لعب
عیش و طرب این پادشاه بوده و از برای خانمهای مه‌جبین و لولیان مسکن و کارخانجات
هندی که کان نمک در خود شان مخمر است عمارتهای عالی و غرفه‌های
ساخته که هر یک از یکی در طرح و قشنگی ریخته‌اند اطراف این باغ تقریبا دو میل انگلیس است
خیابانهای وسیع و سبز و خرم با غنچه‌های گلکاری چمنهای دستی درست کرده‌اند
شخص مسافر غریب که وارد این باغ میشود صفا و هوای دلپذیر آن باغ

بهشت آئین دل افروز روح افزا که دل را تازه می‌بخشد حالت صوری شهریار

کشورگیر دلبری نظر انتظار است و لاغیر شهریاری و همت سلطانی

در وجود مبارکشان نبود مدت چهل سال در لهو و لعب عیش و طرب عمر شریف خود را

صرف نموده چهره داشت چون ماه منور سرخ و سفید مژگان ضعف زده ابروی

پیوسته آئین دلبران بسیار عدد سیمین تن دستبندهای زرین بسته گیسوان بلند شانه

تا پا کشیده دارد که هر روز مشاطگان لطف نسوان آنحضرت آرایش میکنند زیب گردن تن بند

دانشان از جواهرات درخشان در گردن و طوقهای سیمین بکوله دار از برای رقص

دریا داشت باج و خراج از بولیان هفت کشور میگرفت در خوانندگی و سازندگی

و علم موسیقی و لین استاد این فنون بود خلاصه اسباب عیش این پادشاه

را هیچیک از سلاطین سلف روی زمین ندیده است

کنج آزادگی و کنج قناعت ملکیست / که به شمشیر میسر نشود سلطان را

طلب منصب فانی نکند صاحب عقل / عاقل آنست که اندیشه کند پایان را

آنکه بر میرود از باغ بدلتنگی و داغ / دو بهار روی فرح می‌شکند زندان را

سعدیا عمر عزیز است بغفلت مگذار / وقت فرصت نشود فوت مکن یاد آنرا

خلاصه رشته مطلب بواسطه حراس این پادشاه از دست رفت در شهر کلکته لندن

کوچک است بلکه میتوان گفت که آب و هوا و صفا و وسعت کوچه‌ها در بعضی

ترتیبات از برای بنگاله نشان خوشتر شهر لندن است تماشاخانه‌های بسیار

و کارخانجات بیشمار دارد شب کلکته از برای عیش و طرب بهترین ممالک و مساکن است

چراغ و روشنائی شهر تماما گاز و الکتریسیته و آفتاب چون روز روشن میشود

تمام اهل شهر از فقیر و غنی از هر گروهی مشغول عیش نشاط هستند تا ساعت هفت

در تفرج و گردش شدند در آنجا که خاطر باک از غم و الم گویا زدوده شده هر کس باندازه

وسعت خود پیشه دارد و از آن بینیه ساغر باده و دلبر ساده فراهم دارد

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

انتهت شرح حالات و معلومات کلکته که به اختصار عرض شد

شرح حالات و معلومات مملکت برما که ایرانیها

ماچین گویند حالا مدتی است که آن ممالک

زیر خطر آنکه در تصرف دولت انگلیس است

از کلکته تا آوه که پای تخت برماست بیست و یا چهار آتشی میرود ملک آوه

کلیه بر حسب نقشه بعضی انگلیس عبارتست از نود و پنج هزار میل مربع آنجا حاصل

خیز

خیز و عنبر پرست و دارای چندین معادن که از آنجمله کان یاقوت

و معدن نقره در اینها مشهور است که تمام در کره ارض معدن یاقوت منحصر است بهمین معدن

از این معدن بامان که منبع آن از چشمه جوشیده خارج است اقسام یاقوتهای

رنگین و گرانبها و سنگهای گرانبهای دیگر بیرون میآید و این معدن مخصوص خود پادشاه است آنچه

وارده که یکی از آنها هم در این مملکت یافت نمیشود از برای فروش بنجا رسود گرها

میدهند معدن نقره آنجا بطوری بامان فراوان بود که مدت بیست سال قبل

اهالی آنجا سکههای نقره را آورده آب کرده بدون سکه قطعه قطعه کرده در بازار

بالکمال جاری آن سیم خام را مصارف نان و پنیر خوراک خود میکردند

یکمن سنگ که از معدن بتوبره میبخشند زیاده از نیم رطل کسر میکرد نقره آنجا

بقدری نرم و سفید و درخشان است که از دست قماش چینی بهتر و براتر است

انجا فیل و اسب و استر را و بزرگان این مملکت خیلی از آدم را که اعمو یا سلیم النفس

کشتن انسان قتل عام و ربِ فردی از خلق در مذهب خودشان حرام میدانند

ترکیب صورت مرد و زن این ملت غالبا کوتاه قد مخمور سفید و باریک اندام ادری

گیسوان بلند پاشاک تمام اعضا و بدن مردان انجا جز گیسوان که انجا مو نباشد

مردان انجا تمام ساده رو و تراشیده ریش و سبیل ندارند انجا دی سینه و پستان الی

روی ناف تنها خال کوبیده بطوریکه جائی که خالی از خال نیست و با زبان نسبت به مردان

کمتر خال دارند بین طایفه مسیحی سلسله گیسوی دراز است که چون از سر باز کنند

در پشت پا میرسد لوحش الله از آن زلف عنبرین که چه دراز است که از پس پا میگذرد

عموما این طایفه هشت و ده زن دارند مرا از پادشاه ترسند سلطان خود در نعمت با قدالامر میدانند

این پادشاه چهار صد خاتون دارد که هر یکی در مقام خودشان رتبه عالی دارند

در مذهب

در مذهب این سلاطین ازدواج خواهر و برادر حلال است چنانکه مادر این پادشاه

همشیره خود او زن گرفته بود و استقلال سلطنت خود را بوجود همشیره محترمه میدانست

و آن محترمه در علم نجوم و ساحری قدرتی داشت آنقدر صد مدرس بود و بواسطه

این علوم اثر نوشت بسیار و از قدرت الهی خبر میداد بعد از رحلت آن محترمه

پادشاه نعش او را در جای مخصوص خودش که تختگاه سلطنت است گذاشته

همه روز صبح و شام به زیارت آن قالب بیروح میرود و استقلال و بقای سلطنت خود را

در خواهش مینمود گویند تنها تختی نه که هر یکی باندازه آدمی ساخته شده است تمام از طلای

ناب است با تاج و گردن بند آن تنها تمام از یاقوت احمر و لؤلؤ شاهوار است

این شهر با زینه و اثاثه زر و زیور فرو برده نشسته و با کفایت است عصای دو جلو خاص

تنها نهایت که اگر بولنعمت و شهریار خودشان حیات ببینند بعصا اعلحضرت آسمان

میشوارند و بواسطه همین عقاید کمال جانفشانی در دلسوزی بدولت پادشاه
خودشان با خلاص خدمت مینمایند رفتار و کردار پادشاه سلوک و رسوم جدید و گذشت
از قاعده و آئین شهریاری قیصرها فرمانروائی انها نقطه تجاوز نکرده و در قوانین مملکت
داری و رعیت پروری زیاده از حد اجتهاد دارد غالبا تکیه بر عوام
داده احترام سروران میباید وضع در جلوس این پادشاه عادل از اینقرار است
دلگشاخانه این پادشاه که عمارت و طاقهای آن از چوب و بعضی از سنگ
مرمر ساخته از طلا و لاجورد و طرز چینی منقش کرده اند از اسباب تجملات
عاریست غیر از پرده و فرش ابریشمی و شمعدانهای طلا و منقلهای نقره که عطریات
و روغن بادام بجهت روشنائی شب میسوزانند دیگر اسباب نیز و صندلی
جای دیوار کوب و پشتی و متکا ندارد از برای جلوس پادشاه بالا بالا بر کرا
معین کرده اند

معین کرده اند تا بالا غیر از یک تخت عاج خرد دیگر ندارد میگویند این تخت چهار پایه دارد
پایه های از عاج بصورت طوطی تراشیده اند که پایه تخت را بدوش گرفته اند
طوقهای زرین بگردن طوطیها ساخته اند که همه از طلا و دانه های آن از یاقوت است
صنعتگرهای چین باشکال مختلف تمام آن تخت را با قلم منبت کاری کرده اند
از قراریکه میگویند دوازده لک وکسر آن تخت تمام شده است القصه از برای جلوس
پادشاه آن تخت را در وسط مجلس گذاشته اند وسط این بالا سلطنت دری بدرون
حرمسرای پادشاه باز میشود پرده از پارچه چینی بان در آویخته اند قبل از تشریف
آوری جمیع وزرا و ارکان دولت داخل تالار شده در مقابل تخت صف زده
ایستاده بدون انکه با هم تکلم کنند مثل قالب بیروح منتظر قدوم پادشاه
اند اول جمعی از خبران قبا طلعت از پشت پرده بیرون و وارد مجلس میشوند

در دست هر یک شیشه عطری یا بادبزنی از پر طاوس در میان ایشان و در تحت صف میکشند

ملبوسات این دخترها همچنین از دیبای چین است که تمامی اعضای آنها

در زیر پرده حریر مستور است ولی سرهای آنها برهنه و گیسوان خود را چون

عمامه چنبر کرده پس سری از جواهرات در سر زده اند بعد از چند دقیقه

پادشاه از پشت پرده بیرون میاید در حالتیکه تمام بدن و اندام آن عظیم الجثه و

عریان است لنگ بزرگی از زری کمخواب چین در کمر بسته زنارهای از

یاقوت احمر و الماس های گرانبها حمایل انداخته طوق و گردن بندی

از طلا و جواهرات بگردن دارد بازوهای مرصع بساق و ساعد و گیسوان

او تخته شمشیر مرصع در دست بهمین وضع آمده بر تخت جلوس میکند و یکمس

پران در برابر پادشاه قربان میکنند دسته دیگر پیش میایند بعد از جعبه کرده

بابا درلن

بابا دربان بکسر پران بالای سر پادشاه ایستاده مشغول کارند از طرف دیگر وزراء

و رجال دولت که با پادشاه ملاقات میکنند یکمرتبه بسجده میافتند از حین جلوس

پادشاه تا وقت معاودت تمام وزراء در سجودند سؤال و جواب آنها با پادشاه

در حالت سجود است جلوس پادشاه زیاده از یک ساعت طول نمیکشد فرمان و حکم و نهی

و فرامین آنها تماما بر روی برگ درخت منور نوشته میشود در آخر سال که شب

عید ملی آنها است تمام حساب دولت و ملت که روی برگهای خشک نوشته

شده جمع کرده در خدمت حضرت کامبرز نزد آن شب قبر پاسال را که منخورد

حسابات میان سال را از برای سال دیگر میگذارند تمام حساب باطلات و لیست حساب و

تحالیف هر کس که با هم حساب دارند آن شب عید خوشنودی کل اهل آن سال است

تفریق حساب کرده احدی از همدیگر طلب ندارند اگر شخصی متقرض باشد

شوانداز عهده طلبکار بر آیند شخص طلبکار صرف نظر از طلب خود کرده مادام

العمر محال است با شخص دیگر داد و ستد معامله بکند تماماً این ملت

پادشاه را اولوالامر لو خود پادشاه میدانند این پادشاه بر لشکر موجب میدهد

و در عوض مالیات خراج از رعیت میگیرند در وقت لزوم که پادشاه میخواهد

با یک دولتی جنگ کند تمام رعیت و ملت شده اسلحه بسته از روی عشق وطن

پرستی در راه پادشاه جان میبازند خداوند تعصب بشدت دارند تمام ملت

رو برین و مذهب آنها را مقدس میدانند قتل نفس در میان این ملت مباح نیست

فتنه و شرارت در مذهب این قوم ممنوع است با تمام آنکه در نهان نیز در

شریعت آدم کشتن را حرام میدانند در روبرین حضرت مسیح آزادی برما است

از قراریکه میگویند تمام جمعیت این ملت بالغ تخمینا ده ملیان میشود این بود دلیلها

بواسطه

بواسطه کان یاقوت و معدن نقره سیاه لهای قیمتی در کمین این مملکت

جواهر خیز بودند عاقبت دولت ده هزار ساله را

برهم زده مملکت را تسخیر کرده پادشاه را اسیر

کرده آورده در یکی از شهرها در رنگون ملک رهایت

حبس کردند کان یاقوت و معدن نقره خزانه آباء و اجدادی این پادشاه

که بالغ بر ده صد ملیون جواهر و طلای ناب ضبط کرده بخزانه لندن فرستادند

دولت انگلیس بواسطه تسخیر هندوستان و برهم زدن اساس سلطنت ملوک الطوائف

ده هزار ساله هندوستان دارای گنجهای زیر زمین شده در استیلای مملکتهای

کذا بری در این کره ارض هیچ دولتی نبود که از شغل عمل آنها منحصر بتجارت

زراعت بیله وری بود در نقاط فرنگستان دولت کمپانی ضعیف

شمرده میشد عقب عیتهای آنها در جنگل بسر زندگی میکردند خوراک آنها
سبزی زمینی و میوه جنگلی بود لباس آنها پوست حیوانات خانهای آنها جنگل
در زیر درختها آشیانه از شاخ و برگ بهم بسته ساخته بودند جلال احترام
نداشته مثل حیوانات گله رمه گاو گوسفند مادرزاده آنها جماع میکردند
بظاهر صورت انسانی داشتند ولی با حیوانات چندان تفاوت و امتیازی
نداشتند آنوقتیکه ملت ایران در این کره ارض سلطنت داشتند
جمشید و کیخسرو با تاج افسر پادشاهی در روی تخت زرین پادشاهی داشتند
از آهن زره اسلحه و از زرناب اسباب تجملات میساختند تمام ملت مشغول
صنایع و اختراعات و ثروت داشتند رب النوع جمیع ملتهای
روی زمین بودند در صفحه روزگار نامی از روس انگلیس اسپانیا و سایر ملل نبود اگر تحقیق برود

مملکت فارس

مملکت فارس تخت جمشید و صنایع ده هزار ساله ایران از روی دقت
ملاحظه کنند می بینند که تمام صنایع بدایع اختراعات ملل فرنگستان و فنون
آنها از روی نقشه مملکت ایران بوده است درشکه کالسکه خط راه آهن
سیم تلگراف تلفون در صفحه سنگهای تخت جمشید نقش است لباس
سلطنتی جمشید با کفش نیم چکمه و چتر در دست دارد مثل لباس هر دوره حالیه
ایران است انگلیسها مخصوصا مبلغها صرف کرده به مملکت فارس آمده
تمام آثار عمارات و صنایع قدیم ایران ملاحظه کرده نقشها برداشته
مراجعت بلندن کرده از روی همان نقشه مشغول ساختن صنایع میباشند
اسمان بسلطنت پادشاهان و تعقل دانش ملت ایران افتخار داشت
هزار افسوس و صد هزار دریغ هر دو ملل ایران در نظر ملت انگلستان

که خرید و فروش آنها در دست ایشان حلال و مباح بود خوار و ضعیف تر از
سوداگران نباشند باری دولت انگلیس که قدیم سیاحی مملکت هندوستان کرده است
سرمایه آنها حیله تجارت بود در آن عهد زیاده از هشتصد سال تا حال از هند و مسلمان
در هندوستان سلطنت میکردند سکه بنام خود میزدند انگلیس ها بمرور ایام که قوت
غلبه پیدا کرده هر روز بهانه سلطنت یک راجه هند و نواب مسلمان را زیر و زبر
کرده بنیاد آن خانواده را از روی زمین محو کرده خزانه آنها را دولت ضبط کرده
بلندن فرستادند از هشتصد سلطنت ملوک الطوائف امروز در قلمرو هندوستان
زیاده از هشتاد سلطنت باقی نمانده که آنهم دست نشانده دولت انگلیس هستند
در مدت یکصد و پنجاه سال که انگلیس ها مالک تمام هندوستان شده اند سلطنت های
بزرگ هندوستان را تصاحب شده اگر مورخین هند و مسلمان حساب خزانه های پادشاهان

در جنگال

و در جنگال هندوستان ننمایند که انگلیس ها چه قدر پول نقد و جواهرات نفیسه از هندوستان
بلندن فرستاده اند مستوفیان قضا و قدر جمع شوند در حساب آن عاجز دارند
دولت انگلیس بعد از صرف جمیع مخارج در مملکت هندوستان از قراریکه تحقیق از خود
انگلیسها اهل قلم در کتابها در هندوستان بود این بنده خصوصیت نامی در سالیان میکرد
یک صد و پنجاه کرور هند که سیصد کرور روپیه باشد از هندوستان هر ساله پول نقد بلندن میفرستند
منجمله یک چشمه مداخل دولت انگلیس از چشمه خشخاش در آن مملکت هندوستان
تریاک است سالی هشتاد هزار صندوق تریاک از مملکت هندوستان بمملکت چین
حمل میشود هر صندوقی تقریبا پنجاه من تبریز عیار شده و هم قیاس بر وست
هر ساله این همه حاصل را از هندوستان بمملکت فرزند عالمتاب فرستاده
در عوض از معدن زرناب شمش های طلای احمر سرخ و سفید برده انباشته

در صندوقها و بسته‌ها زر برای ملکه آفاق ارمغان میبرند ولی ملکه آفاق اگر بخواهد

یکدانه از آن شمش‌های گنج با آورا و از برای ساعد سیمین خود دستبند بسازد

ممکن نخواهد بود از این شمش‌های طلای ناب در مدت پنجاه سال یک مثقال از خزانه

لندن بیرون رفته که لیره انگلیسی سکه بزنند ارکان ملک هندوستان سالیانه دوازده

کرور تومان مالیات میگیرند تریاک نمک مسکرات و حبوبات پنبه ابریشم

علف صحرا ماهی دریا برگهای درخت جنگل هندوستان تماماً در قباله ملکه

انگلستان نوشته شده نوابهای هندوستان و رعایا با استقلال در زمین

دارها و عیالات تماماً نوکر و رعیت انگلیس هستند کم کم این تجمل با همه جاه را هم

با ایران باشند که تمام عیالات سلطنت ایران از تجار و کسبه و اهل صنعت

نوکر بانک انگلیسی هستند بالفعل در این کره ارض هیچ سلطنتی بدولت

وثروت

وثروت و مکنت دولت انگلیس ابداً برابری نمیتواند کرد دولت [illegible]

و سرمایه مکنت خود را در انظار مخفی میدارد اغلب انگلیسیها میگویند عاقبت زمین

لندن از سنگینی گنجهای هندوستان و غیره بزمین فرو میرود پطر کبیر خلفای خود

وصیت نموده بهر دولتی که مالک تجارت مملکت هندوستان شد مالک تجارت

گنجهای مخفی روی زمین خواهد شد درباب تسخیر مملکت هندوستان قضیه‌ها گفته شده

نمانده که نکرده کتابچه‌ها نوشته‌اند همین بس است صد سال قبل از این

تا حال بنابر وصیت پطر کبیر خلفای خویش خود را در تسخیر هندوستان مصروف میدارد

ولی بعد از پطر کبیر خلفای او هیچ در امور ... های روسیه سهو خطا کرده

خیالات خود را در سالهای متمادی در داخله فرنگستان صرف کرده

در جنگ سواستپول دولت روس به سهو خطای خود اعتراف کرد علمای سیاسی

و صحاب پولتیک بر دولت انگلیس سرزنش کردند که ما موجب تشویش شما در صفحات آسیا نیست

عمده دولت بزرگ ایطالیت در رعایت فرنگستان میکنند الی و داعی این بود

دولت روسیه بعد از جنگ دولت عثمانی اوقات و همت خود را در صفحات

ترکستان مصروف داشت در این اوقات آنها از عشق آباد و مرو سرخس

خیوه چهارجوی سمرقند بخارا را بلکه تمام ترکستان را منحصر کرده هفتصد هزار

ترکمان را نگاه داشته شصت هزار از این قوم وحشی را بر بر اسلحه آورده

هر روز بر عدت آنها میافزاید بعد از آن گفت هر دو دولت روس در صفحات

ترکستان دیگر کار ندارد مقصودات اصلی فائز شده به قدر با دولت انگلیس

نزدیک شده اگر چند قدم پیشتر عقب دارند سینه به سینه هم میخورند

یکی از علمای انگلیس که تمام ترکستان و افغانستان را بر ایران سیاحت کرده

موجبات

و موجبات نیز نوشته دولت انگلیس با روس را قرب معین کرده تفصیلات زیاد

نوشته است که محل تعجب اصحاب عقول است اگر بخواهم تمام بیانات

کتاب او را بنویسم غیر ممکن است میگوید انگلیس ها با همه قدرت و عظمت و اقتدار

که با تصدیق کردن نفوس هندوستان را با طاعت خود با آن مجبور کرده اند خود آنها را

مجبور اطاعت یک پارست کوچک فعل آنها کرده اند که اذا خون و عروق آنها با شما

مخلوط نمی شود ملیانها با ان جماعت بحقوق وحشی باج و خراج داده اند در

همه اوقات نهار را انگلیس ها همین هندوستان تصور کرده اند و حال آنکه هر ذی شعوری

میداند در وقتی که دولت انگلیس و روس در صحرای آسیا صف آرائی

بکنند آتش اول قراول دولت روس علی الرئوس باشند افغانها خواهند بود

دولت انگلیس همیشه به تقویت دشمن برخواسته و برنجانیدن دوست

بال و پر آراسته در زمان پادشاه اول سلسله قاجاریه فتحعلی شاه مرحوم باب دولت

ایران به عهد اصلاحی محبت او نرفت و حال اینکه دولت ایران در مقابل

افغان نتوان گفت به این نوع ترتیب و از برای انگلیس در واقع کوه این است

همیشه این دولت و شوکت مهربان از خود رنجانیده و خلاف عهد و پیمان کرده

دولت ایران بواسطه وضع طبیعتی که با دولت هم جوار خود دارد محال است

مقاومت انگلیس که خارج از ربع مسکون است و در اینجا خیلی تفصیلات نوشته است

ناچاریم که از بیان آن صرف نظر نمائیم خلاصه مطلب از رفتن

مقصود از استیلای ممالک پنجاب بود که انگلیسها گرفتند باز برگردیم بر سر سیاحت

خود چون این بنده در کلکته چندان توقف نکرده به محلات جنوب ممالک مغربی

شمالی هندوستان کوچ کرده در سنه مستر تاکر صاحب که سکرتری اول گورنمنت

اله اباد مغربی شمالی هندوستان بود مرا در نزد خود نگاه داشته به تصحیحات فارسی و اداره خود

باز او نامجات فارسی با این بنده محول فرموده مدت شش سال با آن صاحب مذکور

با هم بودیم از همه جهت مرا آسوده کرده تا اینکه بعد از شش سال با اتفاق ایشان از هندوستان

بسیاحت ایران آمدیم

این شخص از جمله نجبای قوم انگلیس بود در زبان فارسی عربی ترکی هندی

فرانسه روس را بدرجه اعلی تحصیل کرده بود در اخلاق و محسنات انسانی

اول شخص بود در اوج صدارت مرحوم سپهسالار وارد بندر بوشهر شده

مدت چهارده ماه تمام بلوکات فارس کرمان اصفهان عراق را سیاحت

کرده وارد طهران شدیم از طهران بسمت مازندران قریه چهلرد و تمام

بلوکات جنگلهای مازندران را بالقدم سیاحت نموده وارد مشهد مقدس شده

عازم لندن شد و مرا بزندان غم و الم وطن انداخته و بفراق معشوق خود مانند بینوا آواره ایم

غزل

مطرب عشق عجب ساز و نوائی دارد
نقش هر پرده که زد راه بجائی دارد

عالم از ناله عشاق مبادا خالی
که خوش آهنگ و فرحبخش نوائی دارد

پیر دردی کش ما گرچه ندارد زر و زور
خوش عطابخش و خطاپوش خدائی دارد

از عدالت نبود دور گرش پرسد حال
پادشاهی که بهمسایه گدائی دارد

محترم دار دلم کین مگس قندپرست
تا هواخواه تو شد فر همائی دارد

اشک خونین بنمودم بطبیبان گفتند
درد عشق است و جگرسوز دوائی دارد

ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق
هر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد

نغز گفت آن بت ترسابچه باده فروش
شادی روی کسی خور که صفائی دارد

خسروا حافظ درگاه نشین فاتحه خواند
وز زبان تو تمنای دعائی دارد

عرایض مخصوص

عرایض مخصوص هواخواهان خدمت دوستان کرام و هموطنان عظام با کمال احترام عرض می‌نمایم

چون در مملکت وطن عزیز ما از برای اهل صنایع و صاحبان هنر اسباب کار موجود نیست که از جزئی و کلی تمام ملت ایران محتاج بصنایع دول خارجه هستند و این از غیرت نیست تعصب و اسلامیت و انسانیت در وجود ما اهالی ایران نیست همین است که هزار فرسنگ بلکه هر ساله از صنایع و بدایع افرنگیها عقب افتاده ایم و خود ما نیز از فعله و مزدور فرنگیها کرده ایم تجار ما عوض اینکه درین همت و غیرت بکار برده از ممالک خارجه بعضی کارخانجات بمملکت ایران آورده اهل صنایع آسوده کرده هر روز بر منفعت مال کاشان از محلهای فرنگی

با دوام‌تر مال یزد و کرمان و اصفهان و آذربایجان را در داخله مملکت
ایران رواج دهند و قوت به اهل صنایع کاشان بدهند که رونق
داشته باشند مخمل کاشان و زریهای اصل و پارچه‌های ابریشمی که از قدیم در ایران
خانه بیست سی سال است بجای آن یک دوام قیمتی است با مخملهای کربه‌مرو درباره
فرنگی در دو ماه طول نمی‌کشد که نیم رنگش رفته و نیم دیگرش می‌رود که دیگر
قابل لباس و پرده و طاقچه نیست خود فرنگیها اعتراف دارند که تمام آنها متبعه
در پیش متبعه ایران حالت مس و طلای دست‌فشار را دارد زیاده از ده ملیون
پول ایران بمملکت خارجه میرود تقدیر نیم ملیون متاع ایران بممالک خارجه میرود
شعربافخانه‌های کاشان بکلی ویران شد و متاع آنها فاسد گردید
اهل صنعت یکدیگر قبا دوخته‌اند شال ابریشمی و حریرها که مایه قوت آنها بشود
زندگانی

زندگانی می‌کنند تمام کارخانجات قدک‌بافی و شعربافی اصفهان سابقاً در
ایران متروک و منسوخ گردید تجار باهمت باغیرت ما تمام هم خود را بر رواج
مال التجاره فرنگستان مصروف میدارند متصل در اختراع و فرمایش مخملهای خوب
بیدار اطلس‌های گلدار تافته‌های خوش‌نقش و چادرهای دورو ذرعی هشت تومان
الی ده تومان میدهند و هم بخرمن عمر بیچاره‌ها آتش میزنند اعلیحضرت
بعالم دولتداری دولت قدغن کرده است که زریهای عتیق مخمل کاشان
زریهای اصل اصفهان که تمام از نقره است بپوشند زری مس قلب فرنگیها را
ذرعی نیم تومان خریده بپوشند ترک گرمالی عباهای کوهپایه غیر خرسانی پارچه‌های
ابریشمی بادوام مملکت خود را ترک کرده‌ایم با هوت نیمه طلس در ذرعی تومان
نیم رنج ایم خدا پادشاه این حکم را فرموده است طاقه شال کشمیری را یکصد

پنجاه تومان نخریم کفش را هفت سه تومان الی چهار تومان از فرنگستان بتهران ا
میاورند نخریم این تجملات دولتست یا از علو همت نجباء خوش غیرتست
نجات جهان و ترقی اهالی اسلام سوگند است که در این کره ارض اهالی
ایران عاقلتر و با انصافتر رعیت دوستتر و صحیح سلطنتی در روی زمین نیست
انصاف بهندیه ببینید در ولایت خاصه در هندوستان از برای زینت رعیتها از
دست بند و خلخال و گردن بند و انگشتر آنها مالیات بسته مبلغ کلی دولت و
انگلیس پول از رعیت میگیرد از درشکه و کالسکه و اسب سواری و از حمالها و کسبها
فاحشه و از شراب چقدر مالیات میگیرند کسی قدرت نگاهداشتن یکقطعه مرغ
خانگی ندارد هر ساله بر مالیات آنها مالیاتها افزوده میشود تمام هستی و محلات
یکنفر رعیت هندی بقال را اگر فروشنده باشد معلوم میشود در ایران محض رفاه
و معلمخانه

در هندوستان بره پیدا نمیشود غاله است و گوشت آنهم چندان مطلوب
نیست گوسفند پروار نه دارند هندو در خواب بدیده اند کلیه خوراک آنها گوشت
بز و میش است گوسفندانشان مثل گوسفندان ما نیستند زشت و دنبه ندارند شاخهاشان هم
و بلند و خیلی بلند و بدنما اما ماهی و مرغ و خروس در همه جای هندوستان فراوانست
قیمت مرغ دو قران الی سه قران میباشد کبوتر چاهی و صحرائی یافت نمیشود کبوتر
بازی کن از ایران و از کابل میاورند عددی سه تومان الی پنج تومان فروخته میشوند
بلبل در هندوستان یکی پنجاه تومان است آنهم از طرف کابل و افغانستان میاورند
خود هندوستان بلبل و گل سرخ ندارد ولی بلبلان سرمست و گلرخان
مست خیلی دارد که از آواز قمری و توکا اکتفا نموده اند خلاصه
شهر بنگلور در رونق و هوا و شکوه و صفا بهترین شهر هندوستان است

و اهالی انجا اغلب مسلمان اهل تسنن هستند از جنس ایرانی چند نفر اصفهانی
و شیرازی مشغول کسب پیله وری هستند زراعت چائی و نیل در این شهر
متداول است احکام و زرکان هند و کمتر تند از اثار قدیمه غیر از
یک مسجد مسلمانان و بتخانه های ناچیز دیگر نیست که قابل ذکر و بیان باشد
و انگلیس ها عمارات عالی ساخته اند و همه روزه مشغول آبادی و رونق
و صفای این شهر اند صنایع بدایع این شهر منحصر است بساختن نیل و قلمکار
و شاله ها هوتی و فرش های زیبای بسیار ممتاز اعلی
که در ایران بافته و یافت میشود و جمعیت و تعداد نفوس این شهر
تقریبا پنجاه الی شصت نفر است هست شرح
حالات و وضع معلومات شهر نیکو که عرض شد

شرح حالات و معلومات دکن و حیدرآباد دکن که متعلق بدولت نظامت است

ممالک دکن یک مملکتی است حاصل خیز دارای چندین قسم معادن
که منجمله معدن الماس در این مملکت است سی و چهار میل مربع زمین این
این ممالک پرنعمت است از حاصل خاک این ممالک تقریبا چهل کرور
تومان ایران عاید خزانه ریاست نظامت میشود و حکمران و پادشاه
این ممالک اعلیحضرت نظام الدین خان بهادر است که از عمرش نفش
بیست و پنج سال میگذرد در این ریاست هزار و پانصد نفر امیر صاحب
ریاست و مالک کیاست هستند که هر یک در جای خود دارای

الف و کرور هستند و اکثر در این شهر بسیارند که هر یک در جای خود دارای

از صرافهای قوم هنود صاحب پنج کرور سرمایه نقدی میباشند سلاطین

و شهریاران این ممالک اغلب مسلمان بوده اند هرگز باج و خراج بسلاطین

دهلی نداده اند و جنگهای نمایان کرده اند و در سخاوت و شجاعت از جمیع

سلاطین و ملوک الطوایف هندوستان برتر و بالاتر هستند امروز

قشون سواری که در پای تخت این پادشاه حاضر رکاب هستند عبارتست

از شصت هزار سوار قواعد دیده با نظام با اسلحه های خوب مرعوب

که کمتر از سوارهای انگلیس نیستند و جنرال معلمین این سوارها انگلیس میباشند

که از نظامت مواجب میگیرند بعلاوه این شصت هزار سوار قریب سی هزار

نفر قشون پیاده عرب و حبشی و هندوهای مشهور به سنک میباشند که در بهادری

و جنگ

و جنگجوئی مشهور تمام آفاق هستند مواجب این شصت هزار سوار در سه قسط

از حکومت داده میشود که تا آخر سال دیناری از حکومت طلبکار نمیشوند

بیست هزار نفر عرب و حبشی هستند که در تحت ریاست یکی از رؤسای

خودشان تابع یکنفر عرب هستند اسباب تجملات و جواهرات این پادشاه را

نمیتوان گفت که بعضی از سلاطین بزرگ فرنگستان و هندوستان

امراء و بزرگان این شهر هر یکی دستگاه سلطنت جداگانه دارند و سلطنت

نظامت القاب مخصوص با مراء وزراء دربار خود داده میشود

بیان القابهای هندی خالی از مناسبت نیست ولی

ولی امروز القاب اهالی ایران گویا از اهل نظام مستمر باشد

منجمله القاب وزراء و امراء سلطنت که از برای معلومیت در ایران این

قرار است



تفصیل القابهای سلطنت نظامت نظام حیدرآباد دکن

نواب محی الدین خان خورشید الملک خورشید الدوله خورشید الامرا
خورشید جاه صفدر جنگ بهادر

نواب میر تورانخان مختار الملک مختار الدوله مختار الامرا آصف جاه
سپهسالار جنگ بهادر

نواب شمس الملک شمس الدوله شمس الامرا آسمان جاه سپهسالار جنگ بهادر

نواب افسر الملک افسر الدوله افسر الامرا معلا جاه اقتدار
جنگ بهادر

نواب منصور الدین خان منصور الملک منصور الدوله منصور الامرا فلک
جاه منصور جنگ بهادر

نواب

نواب میر عثمان علیخان عثمان الملک عثمان الدوله عثمان الامرا
عثمان جاه عثمان جنگ بهادر

نواب امیر علیخان امیر الملک امیر الدوله امیر الامرا امیر جاه
امیر یار جنگ بهادر

و تمام اسم و القاب و شئونات در یک مهر چرخی بخط جلی باندازه نعل
اسب کنده میشود

قهرمان الملک قهرمان الدوله قهرمان الامرا مظفر جنگ بهادر

قمقام الملک قمقام الدوله قمقام الامرا شیر افکن جنگ بهادر

اختر الملک اختر الدوله اختر الامرا امیر بهادر جنگ

اعتماد الملک اعتماد الدوله اعتماد الامرا خورشید بهادر جنگ

فتح الملک فتح الدوله فتح الامراء نصرت یار جنگ بهادر

سرور الملک سرور الدوله سرور الامراء منصور جنگ بهادر

فیروز الملک فیروز الدوله فیروز الامراء خسرو یار جنگ بهادر

سعادت الملک سعادت جنگ بهادر

عزیز الملک عزت یار جنگ بهادر

اسامی القابهائی که بخوانین محترمه حرمسرای خاقانی پرده نشین در سلطنت مرحمت میشود از اینقرار است

بسم الله بیگم افسر محل — نور الهدی تاج محل آفتاب لقا

محبوبه بیگم خورشید محل ملکه آفاق — ثریا بیگم ملکه جهان مهتاب محل

نازک

نازک بدن بیگم حضور محل عالم آرا — زیبا بیگم طلعت الدوله زیبا محل

مهر انگیز بیگم شوکت محل شوکت الدوله — ستاره بیگم عصمت محل گلشن الدوله

عزت بیگم عزت محل عندلیب الدوله — بدر بیگم بدر جهان لقاء الدوله

سبحان بیگم حشمت محل سبحان الدوله

سواری بزرگان اینشهر منحصر است بسواری فیل که تخمینا در این شهر سه هزار زنجیر فیل یافت میشود هودجهای سواری امراء که بفیل میبندند باقسام مختلف است که در سایر ممالک هندوستان پیدا نمی شود غالب از این تخت و هودجها از طلا و نقره و جواهر نشان است تحصیلداران این ممالک هر کدام دارای مواجب کلی هستند و سر یراق اسبهای خود را اغلب در تخت جواهر قیمتی میبندند بازوبند جواهر و گردن بندهای مروارید و الماس

نجودشان پیش میدهند و هر یک از امراء و بزرگان که سوار میشوند بسیار است و یدک
همراه بر میدارند و در جلو انها نقاره زده عربها و علمها میزنند و با اشعار
و جز میخوانند و هر یک از این امراء که شان دارند در سر در خانه های خودشان
نقاره خانه ساخته اند روزی پنج نوبت نقاره میزنند منجمله یکی از اسباب تجملات
بزرگان و امرای اینجا نگاهداشتن زنهای خوشگل سازنده خواننده است
چون در مذهب اهل تسنن صیغه و متعه حرام است لهذا زنها را مواجب داده
همین طور ساده بی غل و غش در کمال معقولیت نگاه میدارند امیری هست
که در ماهی هزار تومان مواجب یکنفر زن خوشگل خواننده را میدهد
هم چشمی غریبی امرای اینجا در این کار دارند هر یکی یک دسته زنهای
خوشگل سازنده نگاه میدارند البته هر امیری کمتر از پنج دسته

سازنده

سازنده ندارند هر دسته عبارت از هشت نفر اهل طرب است و این زنها را
خیلی دوست و محترم میدارند همین طور که خانمهای عقدی خود را در پرده
محفوظ و با احترام میدارند این طایفه را هم خیلی محترم نگاه داشته مخارج
فوق العاده میدهند بهم چشمی در زیادتی عدت لولیان افتخار دارند
فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب   چنان بردند صبر از دل که
ترکان خوان یغما را * این خانمهای مه لقاء بعلاوه مرسوم و مواجب
که از امراء و مالک خودشان میگیرند هر شب که نوبت آنهاست چنانچه
در رقص و خوانندگی و دلبری و دلربائی در کار آقای خودشان
کرده اند انعام مخصوصی دارند که زیاده از مقرری شان عاید میشود لباس
رقص یکی از خانمهای پری کمتر از هزار تومان نمیشود طلا و

وجواهرات لباعد سیمین طوق درست کرده زینت میدهند ولی وضع

لباسشان چندان خوش آیند نیست زنهای ایرانی اگر چادر قد داشته

باشند بهتر از اینها لباس میپوشند ولی در دلفریبی و طنازی

و غارتگری غارتگر دلها و جانها هستند ترتیب و انسانیت و مهربانی

اینها هیچ نسبت بزنهای ایرانی ندارد ملاحت و فصاحت و شیرین

کلامی و مجلت اینها چنان تصرف در دلها و جانها دارد که زبان از

بیان آن ورد آنکه در سر هوای او داری نتوان رفت

جز بفرمانش ناگزیر است یار عاشق را که ملامت

کنند یارانش در حیدراباد و دکن قبایل مختلفه از

مسلمان و هندو و شیعه و سنی و مجوس خیلی هستند تعداد

نفوس

نفوس این شهر تخمینا دویست پنجاه هزار جمعیت میشود در میان اینطوایف گدا

و بی خبر خیلی کم است نصف مخلوق اینجا از مسلمان و هندو مواجب خور

نظامت هستند همچنین امرا و بزرگان هر یکی از برای خود دستگاه بزرگ

دارند که دارای دویست نفر نوکر هستند صرافهای هندوی این شهر غالبا

صاحب ثروت و کرورها پول نقد هستند هنگامیکه خود این بنده

نگارنده در حیدرآباد بودم از برای رزیدنت انگلیس پول لازم شده

بود یک کرور روپیه از نظامت قرض خواستند نظامت گفته بود از

از صراف قرض بگیرند من ضمانت میکنم از یک هندی [illegible] یا

یک کرور روپیه نقد گرفتند که عبارت از چهار کرور تومان ایران

باشد تا مدت چندروزه در زنجیر فیل برده از جانب این شخص صراف

پول را میگرفتند عقل حیران شد که همه پول را این هندو در کجا ذخیره
کرده است فقرا که می گفتند خوراک و زندگانی این منحصر بروزی
یکشاهی نخود بوده است و شب دو سیر آرد و یک پول لته
که بدست خود پیچه رخسار میکند لباس آن عبارت از چهار ذرع
کرباس است که مثل لنگ باطراف خودش پیچیده است غالباً وضع
هندوها یکه صاحب الف و کرور هستند همین حالت را دارند
جنسی در روی زمین از این قوم وحشی پلیدتر و نجس تر در تمام کره
ارض دیده نشده این اشخاص عمارات صد هزار تومانی
ساخته اند ولی چه حاصل که بغیر از عیال و اطفال در این
اشیانه یک مسرل نبد نمیشود از این قبیل اشخاص صاحب

دولت و ثروت در احمدآباد (حیدرآباد) هستند مردم این شهر اغلب اهل تسنن هستند مساجد عالی
عمارات با شکوه که اغلب از طلا و لاجورد منقش کرده اند خیابانهای وسیع
دکاکین مرغوب و بازارهای خوب خوش اسلوب ساخته و پرداخته شده
در بیرون شهر باغات پر میوه جات و جنگلهای طبیعی دارد که با بهشت
برابری میکند رودخانه بسیار بزرگی در بیرون شهر جاریست که آب شیرین
خوشگواری دارد حیدرآباد در طراوت هوا و لطافت و صفا بهترین
شهرهای هندوستان است اغلب درخت باغات این شهر تمر و موز است
از ادویه جات در این شهر درخت فلفل سیاه و تمر هندی زنجبیل منهاست
دیگر میوه جات هندی که در ایران اسم آنها را نمیدانند فراوانست
غالباً خوراک اهل این بلد فلفل هندیست میل وافر بخوردن فلفل دارند

فرضاً یکچارک گوشت را یکچارک فلفل و دو سیر زنجبیل سبز و سایر
ادویه جات ریخته در کمال مزه میخورند پلوها یکه طبخ میشود پلو سفید
ساده آنهاکه مقداری گوشت بمیان آن میگذارند فلفل سیاه و پیاز [illegible]
میخک هل را کوبیده همان طور درست درمیان پلو میریزند شیرین
پلو انها عبارتست از یکمن تبریز برنج نیم من روغن یکمن شکر یک سیر زعفران
عوض آب گلاب میریزند طباخ انها طوری این پلو را طبخ میکنند
امکان پذیر نیست یکدانه برنج آن بهم بچسبد در ایران رسم است
که چلو پلو را درمیان دیگ ریخته در وقت جوش آب از آن ریخته صاف
میکنند ولی طباخ های هند و برنج را صاف نکرده پلو طبخ
میکنند با این ترتیب که عرض شد پلو خود شان و غذای مخصوص
انهاست

انهاست دیگر حلویات و شیرینی الات اقسام مختلف میپزند
اهل این شهر غالباً خوش سیما و خوش لباس هستند البته اهل این بلد
مثل سایر شهرهای هندوستان سفید پوست ولی امراء و بزرگان گردن
بند جواهر و مروارید بگردن خودشان میاویزند و ساعد خودشان
بجهت زینت دستبند طلا و الماس می بندند و جواهرات قیمتی
وجیقه بر سر و کلاه نصب میکنند تقریباً در این شهر سه هزار فیل سواری
هست امراء و بزرگان این شهر فیلهائیکه هودجهای طلا و نقره
مرصع دارند سوار میشوند جواهرات و طلای ناب که در شهر
حیدرآباد پیدا میشود در تمام مملکت هندوستان امکان ندارد
معدن الماس در محمد آباد که یکی از قریه های حیدرآباد است

در دستگاه نظامت که پادشاه حیدرآباد میباشد رشته گردن بند و دیگر وج
زمرد که در بازوی او بود از شعاع آن بیار جواهرات مرغی شدند یکدیگر از
الماس که در وسط روی سینه او افتاده بود میگویند آن الماس بطول له
بیشتر وزن دارد که عبارت از دو مثقال نیم ایران باشد و زمرد بازو یکی
سه مثقال بیشتر است و دانهای مروارید هر یک فی الجمله از فندق کوچک
تر است هر گاه بخواهیم از جواهرات و از ترتیب تجملات حیدرآباد دکن
مفصل و مشروح عرض نمایم یقین حمل بر اغراق و لاف گزاف
و دروغ و خلاف خواهند داشت ولی کلیه این بنده نگارنده
سیاحت و دروغ گو نیست تا چه قبول افتد و چه در نظر آید
این سلطنت هشتاد هزار سوار و سی هزار پیاده را مواجب میدهد علاوه

قریب دو کرور تومان مواجب امراء و بزرگان را عاید میدارد مدت
سیاه خاک حاصلخیز و طرب انگیز ممالک دکن است در یکفرسخی شهر حیدر
آباد شهر سکندرآباد است که انگلیس ها انجا را از روی علوم مهندسی
موافق دلخواه طرح ریخته اند امروز سکندرآباد یکی از شهرهای معتبر و ممتاز
ترین شهرهای هندوستان است ده هزار نفر قشون بالدات انگلیس
در این شهر همیشه با خلوت است سربازخانها مهمانخانهای بسیار ممتاز
از طرف دولت انگلیس ساخته شده است کارخانجات صنایع بدیع
از هر قبیل تماشاخانه و باغات خیابانها و عمارات بلند پنج
شش درجه کلیساهای با اشکال مختلف بازارها و مغازه‌های متعدد
بطرز قشنگ مخصوص ساخته اند که واقع شخص از دیدن و سیاحت آن

آن سیر نمیشود آسیاسیون و کارخانجات آهن نیز در این شهر میباشد
تعداد جمعیت این شهر چهل هزار نفر انگلیسی و نصرانی و یهود و مجوس و هند
و مسلمان و قبایل مختلفه است و شنافی و چراغ این شهر عبارت است
از چراغ گاز و الکتریک مابین حیدرآباد و اسکندرآباد دریاچه طبیعی است که
عرض و طول آن یکفرسخ و نیم است عبور و مرور کالسکه بخاری سواره و پیاده
از وسط این دریاچه است که دو طرف آن بسیار آب صاف خوشگوار
و شیرین است انگلیسیها با اقسام مختلف قایقهای کوچک ساخته اند از طرفهای
عصر بجهة گشتن و شکار ماهی در روی دریاچه تفرج میروند و برای
ساختن یخ مصنوعی کارخانه بسیار بزرگ ساخته اند که پارچهای یخ
مثل پارچه های کوه از کارخانه بیرون میاید انحالت یکمن تبریز چهار پول ارزان
یخ

یخ مصنوعی خیلی کم دوام میشود خداوند جلت عظمته از فضلای نامتناهی
بحمدالله نعمت را بر مخلوق ایران تمام مرحمت فرموده چنانچه
بهزار زبان شکر از او نتوانیم بجا آورد

از دست و زبان که برآید   کز عهده شکرش بدر آید

مثلا در مملکت انار خشکیده از طرف کابل در جعبه ها از دو ماه راه
گذاشته بهزار زحمت و تعب گذاشته آورده رطل که عبارت
از نیم سیر و نیم باشد پنج قران میفروشند تبریزی چهار تومان
ایران است انگورهایی که در ایران هیچ شانی ندارد
تجار کابلی پانزده الی بیست چهار دانه از این انگور در میان
جعبه های چوبی که مملو از پنبه است میگذارند مثل جواهرهای

بسیار قیمتی سر آن جعبه ها را محکم می بندند که تصرف هوا نشود اکثر به
هندوستان آورده دانه از آن جعبه ها را پنج قران میفروشند
وقتیکه سر جعبه باز میشود باید ده دوازده دانه انگور خشکیده در آن جعبه باشد
خربوزه و هندوانه و سایر میوه جات ایرانی را ممکن تصور نزاد در بعضی
از کتب دیده باشند علمای این شهر حافظ کلام الله مجید شنیدند شیراز را
در دین محمدی حرام میدانند خاصه شرابهائیکه از لندن و فرانسه
میآورند آنها را نجس میدانند که از دست فرنگی و نصرانی بیرون
آمده است ولی خود شان یکنوع شراب از چیتی ترتیب داده اند
که حلال و مباح میدانند در تمام مملکت هندوستان درخت
خرما تجدی است که مستوفیان تمام روی زمین از تعداد

شماره

شماره آن عاجز میشوند این نخلها طبیعی است ولی میوه و بار ندارد این نخلها
از نخلهای مذکور سالی ده کرور فایده میبرند بدین تفصیل همه
ساله از اول بهار تا آخر تابستان همه روزه وقت غروب هر
هر ده یا پانزده نخل خرما یک نفر هندو موکل دارد با کوزه آب بالای
درخت رفته زیر هر شاخه بزرگ با آلتی از آهن سوراخ میکند و کوزه را
بزیر آن شاخه با ریسمانی میآویزد و بهمین ترتیب جمیع شاخه ها را سوراخ
نموده از شیره درخت قطره قطره آب چکیده میشود تا صبح اغلب از
این کوزه های مذکور مملو از آب میشود قبل از طلوع آفتاب هندوها
از اطراف جمع میشوند در وسط همان جنگلها سکوی بلندی ساخته
در روی آن سکو خمره های خیلی بزرگی چیده اند که هر یک دو سه

دو سه مشک آب میگیرد از برای علما و بعضی خانمهائی که از اندام
که از آب سلسبیل باید انها را سیراب نمایند از این شربت یازده
که واقعا در طعم و مزه مثل شربتهای قوت حیات می بخشند ظروف
امتحان میرسد تلخی خیلی گوارا و شیرین و مطلوبست و پس از آن
طلوع آفتاب تمام انگوره ها که چکیده نخلهاست در میان خمره ها
خالی میکنند بقدر یکچارک از سر خمره ها خالی گذاشته در های
خمره را محکم و مضبوط میکنند آفتاب هندوستان که حرارت آن
از کوره حدادی بیشتر است آن خمره ها در مقابل آفتاب چیده
در وقت ظهر از جوش و خروش الصهبای مصفا یکمرتبه سر خمره ها دور
افتاده آن شراب ناب از سقف آفتاب تمام اطراف خمره ها از کف دار کرده

فوراً شیره کچی ها که با سمان خمره های مینشیند خمره ها بو از بوی مشک
از مشک بنیامین بزند و از صحرا شهر حمل میکنند در شیرکخانه ها و میخانه
های معبر عام آورده بعموم لباس مینفروشند رنگ این شراب رنگ
بسیار سفید و مزه آن مثل دوغ لب ترش خیلی مطلوبست ولی کیفیت
و نشاء آن بحدیست که یکجام و یکساغر آن مقابل است با ده جام
صهبای خلری شیراز شخص هر قدر بخورد مایل است که باز چند ساغر
دیگر نوشد قیمت یک بطری آن عبارت از ده شاهی است این شراب از قبل
از طلوع آفتاب حلال است بر عقلا و وقت ظهر حلال و حرامش خوانند
بر صلحاء ولی عموم اهل هند و هندوستان مولویها و امراء و بزرگان
ملت اهل تسنن این شراب درختی را حلال و مباح میدانند بعضی در پرده

و اغلب آشکار استعمال مینمایند اسم شراب متعدد است بعضی را ی
گویند در حیدرآباد سندی خوانند اینها سند نامند در حیدرآباد
هر سالی یک کرور مخارج و مصارف این شراب میشود دهای خواننده
و سازنده این شهر که در کوچه و بازارها مسکن دارند و نیز اشخاص محترمه
که در دستگاه امیر الامراء این شهر مواجب خور هستند تقریبا دوازده
هزار نفر میشوند غالب اهل این شهر بعلم موسیقی و خواننده گی میل مفرط
دارند در ایام ده روزه محرم از برای اهل این شهر یک بساط
تازه و نشاط فوق العاده برپا میشود که در هیچ جای دنیا اسباب
خوشی و فرح و تماشا اینطور ممکن و میسر نمیگردد و در ایام محرم
از برای اهل این شهر از هنود و مسلمان یک عید بزرگ ملی است که در تمام سال

خلق

خلق اینجا آرزوی چنین روز میکشند سابق سرکاران این شهر در این ایام کلیت
پادشاه این شهر قریب یکهزار زن در پرده عصمت دارد و غالب اینها از پدرش
یادگار مانده و اکثر اینها خودش آورده اطراف ارک و خانه آن
تقریبا نیم میل انگلیسی است و اینها طوری مقید هستند که در مدت
سال یکمرتبه قدرت بیرون آمدن از حرمخانه پادشاه ندارند و دیوار اطراف
آنها را محکم دارند که مرغ هوا را امکان طیران بآنجا ندارند
و این بیچاره ها بسختی روزگار میبازند و لذت انبساط و عیش و کامرانی
دنیا ندارند این ده روزه محرم باینها آزادی داده شده است
که این خوانین محترمه پرده نشین از اندرون شبها بیرون آمده در بالای
بامها و در غرفه های عمارت شاهی که مشرف ببازار و کوچه است

نشسته است تماشای عبور مرور خلق را مینمایند تمام اطراف عمارات
غرفه و بالاخانه است که بسمت کوچه و قهوه است و چندان اطاق دارد
هریک از این خانمها محض خودنمائی آنچه جواهرات و لباسهای فاخر
دارند و با سایبانهای اطلس کمخواب مروارید اقسام مختلف از
برای خودشان تخت و بارگاه درست کرده مثل طاوس مست چتر
زده از ابتدا غروب تا نه از آن غرفه ها جلوس میکنند در مقابل
هریک از آن خانمهای پری ده نفر خدمه مشتری صف کشیده با باد
بزنهای دستی مشغول خدمت تمام در و دیوار عمارات از
کثرت روشنائی قندیل و فانوس چون نور روشن است خاصه
از طلعت خسار آن قمر رخان که چشم عشاق از دیدن انها روشن

تا فلک

تا فلک الافلاک نمایان است از طرف عشاق و رندان شهر که در تمام
سال منتظر چنین شبها هستند بجمال گلرخان نظاره مینمایند و از اینبار از
هرکس هر متاعی دارد بر بدن و پیکر و تن شان ساخته شاهزاده ها
و امیرزادگان و بزرگان از خاص و عام با لباسهای زرافشان
و تاجهای مکلل بجواهرات درفشان سوار بر فیلهای کوه پیکر شده
و فیلها را با هودجهای طلا و نقره با اقسام مختلف زینت داده با
نوکر و تحملات با دو در جلو خودشان با طبل و شیپور نقاره زده
دسته دسته از سر شب تا طلوع آفتاب اطراف کاشانه این
این شمع های جانسوز را پروانه وار میگردند و از روی فیض هر یک
از این عشاق با هزاران عجز و نیاز با آن لعبتان نظاره زار و نیاز

دارند اینده روزه محرم کار عموم خلق همین است تا الی صبح اطراف
کعبه جانها و دلها را طواف کرده صبحها بر از حسرت مراجعت کنند
تا شب دهم محرم که شب فراق و روز وصال است هر یک از
هر یک از این صیادها شکاری بدام آورده مراجعت میکنند بعد
آن بساط برهم خورده و آن قباب در پرده حجاب مستور میشود
که انشاء الله بار سال آینده از خسوف کسوف بیرون آمده ظهور
نموده منجلی و مکشوف کردند از آثار قدیمه چیزی که قابل شرح
و بیان باشد در این شهر نیست مگر باغ و مقبره دارد که واقعا باغ
و مقبره با این صفا و روحانیت در روی زمین دیده نشده مقبره
یکی از اولیای معروف و مشهور جهان نیست مگر از صفای بیت از خود

مغفوره

مغفوره باشد مدفون این مقبره بهشت عنبر سرشت یکی از خانمهای
خواننده و سازنده مشهور و معروف حیدرآباد دکن بوده است
گذشته از فصاحت و بلاغت خواننده که در صباحت و ملاحت
منظر و دلربائی و فتانی فتنه آفاق بوده بنام و اسم گرامی این
خانم طناز پرده نشین حجله ناز و در میان جمله خوبان عالم ممتاز مه لقا
بیگم افسر محل شیرافکن جنگ بهادر بوده است ولی مشهور بهمان مه لقا
این خانم متابعت احدی را قبول نکرده و خود را آزاد نموده هر
امیری که شب او را دعوت مینموده است مبلغهای کلی به جهت یک شب
صرف میکردند در حیدرآباد دکن محله ایست دارالشفا گویند از
از ایرانیهای تجارتکار ایشان روزگار در آن محله ساکن هستند

شغل و عمل انها قماربازی و فعله کی و جراحی است روزگار بیک
میگذرانند همواره در انجا جمع شده مشغول کشیدن بنگ و چرس
و تریاک میباشند شخص بیچاره اخوند مفلوکی مضطر و تریان از اهل اصفهان
وارد حیدرآباد شد از ابنای وطن خود استفسار کرده با هزار زحمت
در شهر غربت خود را بمحله دار الشفا رسانید وارد انجمع غیر مجموعه
کردند که هر از انها مشغول کاری بودند که بکلی از خود بیخبر شده
هر یک عوض مهربانی و محبتی بیچاره اخوند گفتند بالاخره یکی
از انمیان که چرس او کل کرده بوده از اخوند سؤال کرد
از برای چه بمملکت دکن آمدی گفت در منبئی شنیده بودم
که از همه شهرها در حیدرآباد دارای الف و کرور هستند

عاب

رعایت دوستان و هموطنان خود را از لوازمات انسانیت میدانند
باینجا آمده ام که از من رعایت کنند و کر خصایل حمیده و اوصاف
پسندیده شما ها مرا وادار داشته باین راه پیاده بیایم شغل و عمل
من حجه فروشی است تا کی دیگر سر بر آورد گفت جناب اخوند و قعا
هر چه گفتی درست گفتی معاذ الله نگو گفتی من بواسطه وطن پرستی یک
راه نمائی شما میکنم که از غم و الم روزگار آسوده شوی در فلان محله
اینشهر جامی هست مه لقا یکی از شاهزاده خانمهای معتبر حیدرآباد
است هم در پیچ شش ور است که بدان برحمت ایزدی پیوسته
بحضرت میخواهد از برای حجه فروشی که پول زیادی بان بدهد روانه
بکند بهتر انیست تا کس دیگر مرشد است تو خود ترا زود برسانی کاره

بارت را خدمت خانم درست میشود بیچاره آخوند با چشم گریان و دل بریان
از مجمع دیوانگان حیران و سرگردان بیرون آمده مثل مرغ بی‌آشیانه
گردش میکرد تا خانه مهلقا را سراغ کرده با بان رواق مه‌پیکر رسید
دید بسیار درست عالی خادمان و حاجبان در کریاس خانه صف کشیده بیچاره
آخوند با عمامه ژولیده و عبای پوسیده و صورت ماکوس خود را
کم کم کشاله کرده بکریاس خانه رسانید خدام آنجا ایشکل مشتری ندیده
اطراف خوند را گرفتند پرسیدند قارای چه اینجا آمدی گفت
با نواب علیه مهلقا کاری دارم هر چه اصرار کردند که آخوند مقصود خود را
بیان کند ننموده آخر رفتند بحضور مبارک خانم عرض کردند یک آدم
وحشی سرپا آمده میگوید مهلقا را میخواهم هر قدر اصرار کردیم
که

که مطلب خود را بگوید ممکن نشد میگوید شخصا خودم باید خدمت مهلقا برسم
آنخانم حق شناس بمضایقه امر فرمودند که او را بیاورند آمدند آخوند را
خدمت مه‌جبین بردند آخوند آن تجملات ملوکانه را دید طایر هوشش پرید و هیکه
وارد و تاق قاب دکن شد در مقابل آن خرمن نور ایستاده بسلام کرد
دیدن جمال آن دلارام یکی بتر و اسباب تجملات خدام آن آستان بیچاره
آخوند سر خجالت و انفعال بزیر افکند آن خانم مهربان مهماندوست بالب
خندان آخوند را اذن جلوس داده با بیانات شیرین و فرمایشات
نمکین از آخوند دلجوئی کرده همانساعت یکی از خدام خودش
حکم کرد که این بیچاره غریب از راه دور آمده غریب است شهر اشتت
خسته است حالا هم شب است من فرصت مهمان نوازی ندارم او را برده

در بهترین اطاقها منزل دهید غذاهای مطلوب بدهید و او را صبح حمام برده
لباسهای بسیار فاخر بدهید در وقت نهار بخصوص بیاورید او تا وقت از
مقصودات سؤال خواهم کرد آخوند را آوردند همان قسم که ملکه
فرموده بودند آخوند از جهنم بیرون آورده داخل بهشت کردند و صبح
زود او را حمام برده ریش چرکین او را که از سالهای سال شانه
رشک و منزلگاه جانوران خاکی بوده از کثافت پاک کردند و یک دست لباس
تمیز حریر آورده بآخوند که در مدت عمر ندیده بود پوشانیدند آخوند
از کثرت شوق و شعف نزدیک بود فریاد زده غالب تهی کند تا اینکه
آخوند از برج طالع کثافت بیرون آمده شرفیاب حضور ملکه شده در
روی مسند کمخواب جلوس کرده شربت شیرینی الات از برای
آخوند

آخوند آورده پس از صرف ماکولات مه‌لقا سؤال کرد جناب آخوند
فی‌الجمله حالا الحمدالله آسوده و راحت شدی حالا من با کمال میل حاضر
حاضرم که مطالب شما را بشنوم و مقاصد شما را بدانم بیچاره آخوند
سرگذشت ورود خود را در این شهر و رهائی حضرات را تماماً بیان کرد
مه‌لقا گفت جناب آخوند پدر من نمرده و مصیبت تازه بمن روی نداده
آن اشخاص که ابنای وطن تو هستند تو را برنجیده بخانه من دلالت کرده اند
چون تو از روی صدق و صفا بخانه من آمدی ترا مدت العمر از مال
دنیا بی نیاز میکردانم مهمان عزیز من هستی اگر از تجارت و متاع تجارت
سررشته داشته باشی من از برای تو دکانی باز میکنیم صندوقخانه
نظامت را از برای تو میگیرم که همیشه آنجا باشی و مبلغهای کلی

فایده نبرده بودی آخوند گفت اگر توجهات ملکه آفاق شامل حال ما باشد از
تجارت بی‌ربط نیستیم همانساعت خانم حکم کرد جعبه های جواهر آوردند
چند پارچه جواهرات متفرقه از جعبه بیرون آوردند در حضور آخوند ملا
کشکی گذاشتند که چشم احول آخوند مادام العمر جز مهره ندیده بود در اشعاع
جواهرات خیره شد اول خانم بازوبندی بدست آخوند داد
که دو هزار تومان قیمت داشت بیچاره آخوند مفلس بعد از چند دقیقه
که زیر و روی جواهر را دید گفت این گردن بند در اصفهان تسبیح
ریال قیمت دارد خانم خندید انگشتری که پانصد تومان قیمت داشت
نزد آخوند گذاشت ده ریال قیمت نمود بهمچنین تمام جواهرات را
بهمین ترتیبات قیمت نمود خانم فرمودند سررشته کار تو از

قیمت

از قیمت کردن جواهرات معلوم شد جعبه جواهرات را برداشته
گفت بقچه های شال را بیاورند آنها را هم آخوند بدبخت مثل جواهرات
قیمت کرد زری کمخواب پارچه های ابریشمی حریر آورده در مقابل آن
احمق ساده لوح گذاشتند هر متاع گرانبها را بصد دینار قیمت کرد ملکه
حکم کرد همگی اسباب ها را برداشتند از حماقت آخوند اوقات ملکه
تلخ شد فرمود جناب آخوند هر متاع مطلوب اگه آوردم قدر و قیمت
آن را نفهمیدی و کلیه بقاعده قیمت کردی معلوم میشود در میان
انسان انسانیت ندارد اگر در حالا یک متاع دیگر بتو می‌نمایم اگر آن را
درست فهمیدی یک انعام شایسته بتو میدهم و بولایت خودت
بروی والا بقدر لیاقت خودت چند ریال بتو خواهم داد که مرخص

شده بروی فوراً برخواسته در اطاق اسبته تمام لباسهای خود را

از تن بسیم خام بدر آورده لخت و عریان مثل ماه تابان در مقابل

آن آخوند نادان ایستاده دست مبارک را محاذی آن شق القمر آورده

فرمودند آخوند از این متاع سررشته داری بگو قیمت این متاع که قوت روح

و ابواب فتوح است چند است چشم آخوند که بآن شعله طور و لمعه

نور افتاد بی اختیار خنده زده از غایت شوق فریاد زده گفت

ماشاء الله برکت آفرین بر این گست قیمت این متاع دریای نور است

و قوت روح است این لفظ ماشاء الله مطبوع طبع سرکار خانم شد

فرمودند آخوند عوض این ماشاء الله ماشاء الله امشب بهر جا بروم

هر قدر انعام بدست من بیاید بنا بتو میکنم آخوند گفت ای ملکه خوبان

وای

وای جان جهان آن علو همت و مقام فتوت که در وجود ملکه است

در وجود واحدی از جنس بشر نیست خودت میدانی هر متاع و هر چیزی

که مطلوب دلها و جانها باشد چشم او را دیده بود بوسیده و بوسیده از

از کرم و احسان ملکه آفاق چیزی کم نمیشود که من غریب مسکین را

بوسی از آن کس منکلوسی مهمانم نمائی که این نعمت از برای من

بهتر از صد هزار انعام خدمت است ملکه بی اختیار خندید

و فرمود آخوند معلوم میشود خوشت آمده بسم الله پیش بیا پیش

بکن و سبیلت را عقب کن آخوند از خرسندی آسا از جا جسته مثل

گوساله یا کره خری که از پستان مادر شیر بخورد زمین نشسته خانم

ایستاده هر دو ران خانم را گرفته لب را بدو لب آن چشمه نوش

گذاشته مشغول کشیدن شد بحدی که خانم ضعف کرده به پشت
بر زمین افتاد اخوند از غایت مستی که از ان شربت هستی خورده مست کرده
فرصت بخانم نداد تا خانم خبردار شود که آخوند چه میکنی اگر من
کل را مثل خرس در بغل گرفته کام دلی حاصل کرده که از برای
هیچیک از مومنین مقدور و ممکن نشود پس از فراغت از کار خانم
لباس خود را پوشیده اخوند را بردند در اطاق دیگر نهار دادند
در این بین رقعه از امیر الامراء حیدرآباد رسید که باید خانم انجا
برود خلاصه خانم امشب بخانه امیر الامراء رفته مشغول خواننده گی شد
در عالم نشاء که آن شخص امیر شنید گرفتار غمزات خانم بود گفت از من
خواهش هر چه مطلوب خاطر است یکزوج شمعدان مکلل بجواهرات در
مقابل

مقابل امیر شمع زده بودند مه لقا گفت از حضور مبارک مستدعیم که این
یکزوج شمعدان را بمن مرحمت کنید امیر الامراء با کمال میل خاطر
شمع و انها را بخشیدند صبح علی الطلوع مه لقا بخانه خود رفت بعد از احباب
اخوند را احضار کرده فرمودند این یکزوج شمعدان نیاز شما میباشد که
دیشب از اقبال تو بدست من آمده میدانم قیمت انها را نمیدانی
واگر بدهم بدست تو میبری محله دارالشفا ایرانیها از دستت میگیرند
بلکه ترا میکشند قیمت انها ده هزار روپیه است من پول نقد بتو میدهم
و یکنفر ادم همراه تو میکنم که بمنزلت صحیح سالم برسانند مبلغ ده هزار
روپیه نقد شمرد و بعضی اسباب بجای تحفه و هدایا داده اخوند را
بمحله دارالشفا فرستاد و پولها را نشان داد که ایرانیها او را

به مسخرخانه مه‌لقا فرستاده بود آمد خود با آن پول و با آن تجملات
وارد محله دارالشعراء و مجلس ارنبهای چرسی شد گفت ای شهیرها
از راهنمائی شما بعد از فضل خدا مبلغ ده هزار روپیه نقد و هزار روپیه
مخلفات از الطاف ملکه آفاق مه‌لقا به من رسیده است و حالا عازم بمبئی
هستم که بروم اصفهان ارنبها که مشغول چرس و بنگ بودند و سالها
در حیدرآباد مسکن داشتند دارای ده روپیه نشده بودند و بزور کار از
سر میکردند از شنیدن بیانات آخوند از نشاه بنگ و چرس بهوش
آمده مدهوش شدند آخوند را اصرار زیاد کردند که یک امشب مهمان
ما باش که از شما مهمانی و پذیرائی کرده باشیم آدمهای ملکه
آفاق مه‌لقا نگذاشتند که این شکار فربه نصیب آن گرگهای کهن بشود

عاقبت

عاقبت او را از محله دارالشفا بیرون آورده به بمبئی رسانیدند هم وقت
و قنوت یکی از زنهای فاحشه است که اینها جنده خوانند در این شهر
البته پنجاه هزار نفر سازنده و نوازنده هست جمیع امراء و بزرگان
این شهر در علم موسیقی ید تامی دارند بجا و عالم موسیقی از هندوستان
شده است خود هندیها و علمای هند و در علم موسیقی میگویند هنوز
در هندوستان تکمیل نشده است شبانه روز بیست و چهار ساعت است در
خوانندگی علم موسیقی چهل و هشت مقام قرار داده اند مثلا هر نیم
ساعت را خوانندها و زنندها از روی علم یک مقام مخصوصی قرار
داده اند که از آن مقام اگر یک سرمو خارج شود آنها را از مجلس
بیرون میکنند خواننده و سازنده در خواندن و ساز زدن باید یک

آهنگ تلاوت نمایند و از باساز باید یکی باشد که خارج از قاعده نباشد
در باب ساز زدن و خواندن کی صد هزار جلد کتاب تصنیف کرده اند
انگلیس ها و فرنگیها بواسطه تحصیل این علم از فرنگستان بهندوستان
آمده با کمال زحمت و مشقت تحصیل تعلیم آن تکمیل کرده بفرنگستان
مراجعت میکنند در ایران تعلیم آن علم موسیقی بدرجه اکمل نرسیده اگر
یکنفر ایرانی خواننده که در ایران شهرت داشته باشد در نزد
اهل طرب هندوستان بنشیند و بخواند محل تمسخر اهل هندوستان
خواهد شد سازهای اهل هند عبارتست از سارنگی و رباب و بینی
کلیه سارنگی است تمام امرا و بزرگان این شهر اوقات خودشان را
در علم موسیقی صرف کرده اند تکلیف زندگانی خود را معین نموده اند
ترتیبات

ترتیبات حکومتی و لوازمات حکمرانی از روی نقشه و قوانین انگلیسی است سکه
و خطبه بنام پادشاه حیدرآباد دکن است خلاصه ترتیبات سلطنت این
پادشاه مسلمان و فرمانفرمای حیدرآباد دکن هیچ نسبتی بسلاطین هندوستان
ندارد اگرچه در ظاهر از اهل سنت است بهیچوجه تعصب مذهبی ندارد با تمام
شیعه ها و اهالی ایران رأفت و مرحمت مخصوصی دارد با اینکه جوان است
چندان مشغول لهو و لعب عیش و طرب ندارد زبان انگلیسی و فارسی را
خوب میداند چند نفر از نجبای اهالی ایران در خدمت این شهریار عالی مقدار
مصاحب و ندیم خاص هستند در بذل و بخشش و عدالت و سخاوت یگانه
آفاق است در وضع رسومات تمدن کافی و در لوازمات حکمرانی مطیع قوانین
انگلیسی است بالفعل در مملکت هندوستان در میان ملوک الطوایف

راجگان و نوابهای هندوستان برتری دارد چهل کرور ایران

مالیات میگیرد و در خزانه جواهر و جوهرات نقد خیلی ذخیره دارد میتوان گفت

این شهر از بزرگوار گذشته از مقام پادشاهی بالفعل شاهنشاه مملکت

هندوستانست محی الدین خان ملقب باسمان جاه وزیر اعظم این پادشاه

است این وزیر اعظم دارای مقامات عالی و شایسته هر گونه تمجید است

و تمام امراء دربار شهر با معدلت مدار مسلمان و اشخاص محترم هستند

و از جان و دل دولتخواه دولت نظامت هستند اینست شرح حالات

حیدرآباد دکن که باین تفصیل عرض شد

شرح حالات و معلومات اله آباد و ایالات

قسمت

قسمت ممالک مغربی شمالی هندوستان

(الهٰ آباد) یکی از شهرهای قدیم هندوستان است در جزو قسمت
پنجاب محسوب میشود با تحت یکی از حکام انگلیسی است که ممالک مغربی
و شمالی هندوستان در تحت حکومت ایشان است اله آباد قلعه دارد
در کنار رودخانه جمنا که مهندسین انگلیس از روی علم هندسه موافق
دلخواه خودشان طرح این قلعه را ریخته اند و یک شعبه خط آهن را از میان
این قلعه کشیده اند همیشه پنج فوج سرباز انگلیس در این قلعه راه
نمیدهند ذخیره و قورخانه در این قلعه بحدی است انبار کرده اند
که از برای مدت پنجسال جنگ کفایت کار خواهد بود و در میان این قلعه سرباز

خانه

خانه مریض خانه عمارت عالی خیابانهای وسیع بسیار خوب ساخته اند
در این شهر دو رودخانه بسیار بزرگ بهم پیوسته اند رودخانه جمنا و گنگا
که در هندوستان از این دو رودخانه بزرگتر رودخانه نیست و این رود
خانه ها محل پرستش کل قوم هنود است عقاید آنها اینست که این دو رود
خانه در بهشت برین است انگلیسها تا بحال منبع این رودخانه را پیدا
نکرده اند همین است که عقاید قوم هنود اینست که سرچشمه این رودخانه
در بهشت است هر بنده خدائی که معصیت آن از ستاره های
آسمان بیشتر باشد سالی یکمرتبه در میان این آب شرقه غسل بکند و یکه
از آب بیرون آمد از معاصی بری و پاک میشود و بهشت عنبر سرشت از
برای او واجب خواهد بود بواسطه این عقاید قوم هنود مخصوصا

از هزار فرسنگ راه زن و مرد تهیه سفر دیده از برای زیارت
این آب میایند و خاکستر های مرده های خویشان را آورده به آب
میدهند اغلب یکهفته در کنار این رودخانه منزل نموده هر روز غسل می کنند
در وقت رفتن شیشه های زیاد از این آب پر کرده بجهت تبرک همراه خود شان
میبرند همانطور که در ملت اسلام بعقاید پاک زیارت کربلای معلا را
واجب میدانند و میت های خود را میبرند در انجا دفن میکنند عقاید
قوم هنود هم در اینموقع همین است در سالی یکمرتبه در کنار این رودخانه
بازار عمومی میشود و مدت دو هفته طول این بازار است از اطراف
و اکناف عالم کرورها از راجگان و قوم هنود با تجملات سلطنت
عیال و اطفال از جمیع شهرها و کوهستانها از برای زیارت

این

این آب جمع میشوند و در کنار این رودخانه اقلا هزار چادر پوش و سرا
پرده های متعدد زده میشود تعداد زوار این رودخانه به پانصد هزار
نفر میرسد در تمام هندوستان هر کس هر متاعی دارد باین بازار
میفروشند دولت انگلیس در این دو هفته هر زرع زمین را به سه روپیه اجاره میدهد
فایده این چند روز البته کمتر از یک کرور تومان نمیشود یک هنگامه عجیبی
در این چند روز برپا میشود که از تصور و قیاس انسان خارج است روز
آخر که روز حرکت زوار است یک روز قبل از یک سمت رودخانه بازار
خالی میشود قریب سی چهل هزار دلاک با سنگ و تیغ حاضر میشوند
از یکطرف مردها دست اطفال خود را گرفته احرام بسته بکنار رودخانه
میایند در زیر دست دلاک نشسته موی سر و ریش و سبیل و ابروی خود را

مهر اسفند بعد ممار آن رفته غوطه خورده بیرون آمده بشکل گلهای عربی

خود در آمده زینه میدانند از طرف دیگر خانمهای مه جبین با گیسوان

عنبرین که سالهای سال آن گیسوان مشک فام را که پیوسته با عطر

و عنبر پرورش داده اند در زیر چتر تا موی مشکین هزار دلها پریشان است

انجمن مشک را با زمودها طراف سر و گردن پراکنده کرده

هر ده نفر پری با هم همبار گشته با واز راک هندی هم آواز گردیده

بسمت رودخانه آن جوق پری منجر آمند چون باب رودخانه رسیدند

در کنار آن حلقه زده آن دلاکهای پر چشم خونریز با تیغهای مشغول

تراشیدن آن زلف آویز میشوند از دختران دوشیزه تا زن پنجاه

ساله تمام گیسوان خود در امیر اشتند وهمه آن آب گل آلوده

کشف

کشف زر قبه غوطه خورده بیرون آمده با لب خندان غمخوان یکدیگر

تبریک و تهنیت میگویند در آمیدان ضلالت بنیان جز منها از گیسوان

رو بهم رفته تاجر کمپانی انگلیس از برای خریداری گیسوان حاضر است

آنچه گیسوان عنبرین خوبان است از روی خوش شناسی خریده بکشتیهای خود

آنها را تغییر داده بکارخانهای فرنگی مبلغهای کلی منفعت برده بجهة

کیس مصنوعی عاریه میکنند از آنچه ریش و سبیل و کاکل مردان هندوستان است

آنها را هم منفعت برده آنها را توبره و پالند سب لاغ می کنند

از انتبات دولت انگلیس فایده کلی میبرد و بار نزد هم کلی انبساط

برچیده میشود دولت انگلیس در روی آن رودخانه پل آهنین بسیار

محکم متینی ساخته است که تقریبا یک کرور مخارج آن شده آن

پل سه مرتبه است مرتبه اول راه سواره و پیاده است مرتبه دوم
از برای رفتن کالسکه و درشکه است مرتبه سیم عبور و مرور کالسکه
بخاری است ارتفاع آن تا زمین و خانه تخمیناً سی ذرع میشود طول
این رودخانه دو هزار ذرع است و کنار این رودخانه محل تفرجگاه
عموم خلق است در این شهر مسلمان اهل تشیع تعدادشان از هند و بمبئی بیشتر است
و این شهر بسیار معمور و آراسته است آب و هوا و صفا و نظافت اینجا
بهتر از شهرهای بنارس و روشنائی شهر از چراغ گاز است
از اهل طرب قریب پنجهزار خواننده و سازنده از زنهای ماه رو
و خوش مو در این شهر هستند شهر اله آباد بهتر از شهرهای هندوستان
بطرز شهرهای فرنگستان ساخته شده گذشته از آب و هوا

وصفا

و صفا تمام عمارتها و خیابانهای اینجا موافق دلخواه مهندسین
انگلیس ساخته شده چند جا محل تفرجگاه اهالی این شهر است که در سایر هندوستان
نیست اول این رودخانه جمنا و گنگا دوم باغیست که موسوم بباغ ملکه است
تقریباً یک میل انگلیسی اطراف محوطه این باغ است چندین خیابانها
در این باغ ساخته شده که تمام درختهای آن اغلب از درخت
انبه و تمر و قرمز گل ابریشم است تمام این درختها بهم پیوسته است
بطوریکه خیابانها رنگ آفتاب نمی بیند چون ممالک هندوستان
سرما و یخ بندان نمیشود و چهار فصل این باغ همیشه سبز و خرم
و تمام صحن باغ از گل کاری فرنگی مزین است تقریباً صحن
این باغ دویست هزار ذرع زمین میشود باغبان و مهندسین انگلیس

باشکال مختلفه بعضی جاها را چمن و اغلب جاها را جزیره و باغچه بندی
و گل کاری کرده اند باغبانهای انگلیس در این باغ کرامت و خارق
عادت نموده اند در یک گل خانه سرپوشیده انسان که وارد میشود
بواسطه چشمه های آب و جزیره ها هوا برودتی پیدا کرده لباس انسان از برودت
و ترشح هوا تر میشود در جای دیگر که از آنجا خارج شده چمن سبزه را وارد
میشود از طراوت هوا لازم پوشیدن بالاپوش میشود نخله در عالم گل سدا
انگلیسها بزحمت از اقطار عالم جمع کرده در اینجا گل کاری کرده در
یک روز بلکه پنج روز امکان ندارد که شخص تمام گلکاری این باغ را
از روی بصیرت تماشا کند وسط باغ یک چمنی است مسطح بقدر میدان
مشق دارالخلافه طهران هر روز طرف عصر ساعت بغروب مانده

انگلیسها

انگلیسها از کارخانه جات و وقتی فراغت پیدا کرده تغییر لباس میدهند
قریب پنج شش هزار خلق انگلیس در وسط این باغ جمع میشوند و در میان این چمن
کلفر از خانمهای گل عذار میروند اطفال هشت ساله تا پیر هفتاد ساله
در وسط این چمن مشغول بازی هستند و در یک سمت این چمن مهمانخانه بسیار بزرگی
ساخته شده تمام این مهمانخانه یکپارچه سنگ است قریب چهار
صندلی و نیم تخت در مقابل مهمانخانه بترتیب تمام چیده و در وسط
این چمن عمارت بسیار عالی طرز کلاه فرنگی از آئینه ساخته و دسته
موزیکانچی های انگلیس در میان این کلاه فرنگی چهار طرف آن
بار ایستاده و نغمات دلفریب زدن موزیک مشغول رقص هستند
و تمام دخترهای دوشیزه و اطفال انگلیس با لباسهای الوان

و سر برهنه موهای افشان با آهنگ و از نغمات موزیک مشغول رقص هستند
زن و مرد پیر و جوان از رقص و بازی خسته شده بمهمانخانه قریب ساعتی استراحت
و استراحت شده هر کس بهر چیز میل دارد از مهمانخانه میخواهد این مهمانخانه
قریب نجاه طاق تحتانی و فوقانی دارد روشنیهای این مهمانخانه از
چراغهای الکتریسیته وقت غروب تا چهار ساعت از شب گذشته
از برای تمام خلق باز است میگویند روزی پنجهزار روپیه فروش همین مهمانخانه
است که عبارت از شش هزار تومان ایران باشد دیگر آنکه یک کلیسیائیست
که اغلب در انگلیس هم رفته مانده اند مذهب کاتلیک دارند مدت سی سال است
این کلیسیا را میسازند هنوز ناتمام است از قراریکه از رئیس آنجا اطلاع
رسانیدم گفتند که در این مدت سی سال چهار لک روپیه عبارت

یک کرور تومان ایران باشد مخارج شده است یک کرور دیگر مخارج
میشود بعد ها که تمام شد تمام در و دیوار و سطح کلیسیا و گنبد این
سنگ مرمر ساخته شده است و در این سنگها را استادها
چنان بهم پیوسته است و پیوند نموده روغن داده است که شخص انسان
در فره بین تمیز این سنگها را بدهد وقتی که آفتاب میتابد از شعاع این سنگ
چشم انسان خیره و اشک آلوده میشود و تمام اطراف این کلیسیا
چمن و درختهای جنگلی است واقعا یک هوای روح پروری دارد
وقتی انسان وارد میشود یک عالم روحانیتی دارد که شخص انسان
بعد از زحمات و افکار مرگ خود را از خدا میخواهد که در آن کلیسیا
او را دفن نمایند محل تفرجگاه دیگری رودخانه جمنا و گنگا است

چون آب رودخانه محل پرستش قوم هنود است در کنار این رودخانه چندین
هزار بتخانه ساخته اند اغلب بتخانها تماما از سنگ مرمر و از سنگ قرمز
و سنگ موسی که رنگ سیاهی و شفاف رنگ است دارد ساخته شده اند
و این سنگ سیاه معروف است سنگ موسی در شعاع و شفافی مثل
الماس سیاه است و در هر بتخانه از برای پرستش مجسمهای سنگی با اشکال
مختلف تراشیده و نصب کرده اند اغلب از این بتها و مجسمها بصورت
فیل است و زنی در پهلوی آن مجسمه است آن مجسمه که سر فیل دارد
هندیها او را رام رام گویند و خالق کائنات میدانند و زن او را
چیندر میگویند او را معشوقه و وسیله مقصودات خود میدانند
چندین هزار برهمن در آن بتخانه ها مجاور است از دو ساعت بغروب

مانده تا یک ساعت از شب گذشته این بتخانه ها محل صد هزار پرستش قوم
هنود است این برهمنها ترک دنیا کرده همیشه در ریاضت اند منزل و
ماوای آنها همیشه در بتخانه است تمام بدن آنها عریان است غذای
آنها منحصر است بروری گیاهی نخود بوداده اغلب با حیوانات
وحشی انس دارند از لذت و عیش کامرانی دنیا محروم هستند تمام
عمر خود را بریاضتهای سخت میگذرانند و در همین شهر اله آباد
دیده شد برهمن هندوئی یکدانه تخم انبه را در کف دست گذاشته
و مشت خاکی بر آن ریخته و دست بسوی آسمان دراز کرده دست خشکیده
و ریشه تخم انبه از پشت دست او بیرون آمده بساعد سمین و پیچیده
سبز و خرم شده در صحن بتخانه مقیم گشته گفتند مدت ده سال است

در یک موضع نشسته زنده گی میکند در بنارس در شجابه جوکی دیدم
در سایه درختی نشسته و پوست نفس خود را بدرخت کوبیده بقدر نیم
زرع فاصله عقب نشسته زنها و مردها گل بسر او میریزند و یک
میمون وحشی در خدمت آن نشسته مشغول خدمت او بود آب و
غذای او در دست میمون بود هر فرمائی ها و میداد بجا میآورد
از برهمن دیگر پرسیدم که این شخص چند سال است در اینجا توقف دارد
گفت این پسر همشیره زاده منست از سن دوازده سالگی با این بتخانه
قدم گذاشته پوست آلت خود را بانید درخت کوبیده ترک
لذت کامرانی دنیا کرده چهارده سال است که در زمین نشسته
پرسیدم که بقدر نیم زرع چارک چرا آلت این دراز شده گفت

بواسطه

بواسطه حرکت هر وقت که حرکت کرده پرسیدم فایده بکار زشت
چو چیز است گفت ریاضت گفتم فایده ریاضت این چه چیز است گفت
محبوب القلوب رام رام است یعنی خدا هر زنیکه از شوهر خودش
آبستن نمیشود آمده و هر زنیکه میخواهد آبستن بشود و این فرزند من از او
سؤال میکند که اولاد ذکور میخواهید یا اناث هر زنیکه طالب
اولاد است میگوید من پسر میخواهم یا دختر دو دانه نخود بود داده
با آن زن میدهد یکی را خودش بخورد یکی را شوهرش هر اولاد
یکی اناث و ذکور میخواهند در وقت تولد مطابق خواهش خود شان است
این میمون و میمونهای وحشی از جنگل از برای پسر من غذا میآورند
و زبان میمونها را میداند از بیانات برهمن خیلی تعجب کردم خلاصه

مقصود من از شرح اله آباد است اغلب از قوم هنود در ایام
محرم مشغول عزاداری و سوگواری حضرت خامس آل عبا
علیه السلام هست عقیده این قوم بت پرست و حتی نسبت بحضرت
سید الشهداء علیه السلام است تیو نگفت که عقیده اینها از بعضی
مسلمانهای با علم بیشتر و بهتر است مبلغهای کلی صرف تعزیه داری
حضرت سید الشهداء ع میکنند مذهب این قوم هنود مختلف است
اغلب اینها آفتاب و ماه و ستاره ها را میپرستند و بعضی میمون
و فیل و سگ را میپرستند ولی عموما گاو پرست هستند کل گاو
جمیع حیوانات را احترام میدانند تو اکثر های اینقوم هر کدام دو
راس گاو را خریده در راه خدا آزاد کرده این گاوهای آزادی

درمیان

درمیان کوچه و محله در کمال آزادی میگردند و میچرند غالب اوقات گاوها
بدر دکان بقالی میرسند آنچه که در دکان بقالی است تا رسیده مشغول
خوردن هستند این بیچاره بقال قدرت اینکه دست بانها دراز کند و منع
کند ندارد و بهمین واسطه بقالها از ترس گاوها اجناس خود را در توی
دکان محفوظ میدارند و آنحضرت گاو را حیوان مقدس میدانند
و رسم های عجیب و غریب دارند اگر بخواهم تمام ترتیبات مذهب
اینها را بیان نمایم خالی از تصور خواهد بود در منزل یکی از حکام
هنود مهمان بودیم دیدیم در وسط خیابان صدای هو و هوی ساز
و نقاره بلند شد و جمعیتی زیاد اطراف دو نفر زن و مرد نقل
و بول سیاه پیاشند و از زن و مرد را دیدیم که دامن قبا و شلوار

ضعیفه را بهم تسبانند ضعیفه قرمز پوش است مرد که سفید پوش و یک
دستمال سفیدی خون آلوده بر سر آن ضعیفه انداخته اند و جمعیت زیاد
با ساز و دهل در اطراف کوچه میگردند از یکی سؤال کردم این چه
هنگامه است گفت اینجا عروس و داماد شده‌اند رسم دین و آیین اینها
اینست که در شب زفاف داماد عروس را تصرف کرده آن دستمال
خون آلوده باکره را باید عروس وقت صبح از برای شرف در سر خود
نصب کند و دامن قبای خود را با دامن قبای داماد ببندد از صبح تا بعد
از ظهر در میان کوچه و بازار گردش کرده بعد بخانه خود مراجعت میکنند
پرسیدم اگر اندختر باکره نباشد خواهند کرد گفتند تمام خرج
عروسی داماد را از پدر و مادر عروس میگیرند و آن زن را از میان

طایفه بیرون میکنند و آن زن رقعه در میان نهانی فاحشه‌های شهر در کمال
آزادی مشغول کار میشود این است شرح حالات و معلومات
اله آباد با این تفصیل است

شرح حالات و معلومات شهر لکهنو که پای تخت ممالک اوده است

شهر لکهنو که دار السرور ممالک هندوستان است این شهر از ایام قدیم
پای تخت سلاطین شیعه بوده است از عهد آصف الدوله که
سر سلسله این سلاطین بوده تا عهد این پادشاه حالیه سلطان واجد
علیشاه پنج پادشاه عالیمقدار سلطنت کرده اند باج و خراج السلاطین

هندوستان بهیچوجه نداده اند خطبه و سکه باسم خودشان تسمیه بوده این
سلسله و دودمان جلیله از سادات جلیل القدر نیشابور بودند
که در عهد سلاطین صفویه انجا رفته از شجاعت و قدرت فطرت و لی
خودشان عالم گیر دارای سلطنت تاج و تخت شده اند مدت یکصد و ده
سال سلطنت با کمال استقلال کردند تا در این اواخر بیست سال قبل انگلیس ها
بنیاد این خاندان جلیله را از روی زمین محو کردند و سلطنت چندین
ساله انها را از روی بیرحمی و بی انصافی برباد فنا داده ضبط کردند
انقراض سلطنت این خاندان جلیل و دودمان نبیل در دست انگلیسها شد
مالیات ملک اوده که امروز در تصرف دولت انگلیس است عبارت
از چهل کرور تومان ایران شیعه خانه ممالک هندوستان لکنهو بوده

البته

البته هر ساله از طرف پادشاه قریب یک کرور نقد از برای طلاب و فقرا
و مساکین کربلای معلا و نجف اشرف و کاظمین علیهم السلام میفرستاده
همچنین هر یک از علما و فضلا و شعرای ایران فقراء و مسافرین که به لکنهو
میرفتند از طرف پادشاه از برای انها مهماندار مشخص میشد تا هر وقت
که در اینشهر بودند شام و نهار مهمان خوان نعمت و مکرمت انپادشاه
دنجاه بودند در وقت مرخصی مبلغهای کلی مخارج راه و مصارف
سوغات میدادند در عهد این پادشاه یکنفر گدا و پریشان روزگار
در اینشهر نبود یکطایفه از قوم هنود در هندوستان هستند که انها را
بنگی میگویند کار و شغل و عمل انها از اناث و ذکور انیست که کثافت
و قاذورات تمام اهالی اینشهر را هر روز دو مرتبه صبح و عصر از خانه ها

بیرون برده بدریا ها میریزند و پست ترین قوم هنود هستند اکثر میته را
حلال و مباح میدانند گوشت اسب مرده و الاغ مرده و جسد
های پلید را خشک کرده میخورند و اینطایفه هر دو مسلمان و هنود
هستند و خانه های اینها همه از شهر خارج است در عهد این پادشاه تاجدار
و شهریار عالیمقدار اینطایفه که پست ترین قوم هند هستند لباس
اینها تماما زری و اطلس بود در عهد این پادشاه پول سیاه
سکه نزده اند تجملات سلطنت این پادشاه را میتوان گفت
که هیچیک از سلاطین روی زمین نداشتند این بنده نگارنده خود در
لکهنو بودم و مدتها کسب اطلاع کردم گفتند میراث خزانه پنج
پادشاه باین یکنفر پادشاه رسیده صد کرور اشرفی و یکصد و

پنجاه کرور روپیه در خزانه این پادشاه موجود بوده قریب دو هزار نفر
دو هزار نفر از اعیان و نواب های قوم هنود که هریک خود را
پادشاه تاجدار میدانستند در دربار این پادشاه بسمت نوکری
خدمت میکردند و در وقت سلام روز عید تمام نوابها و اعیان
لباس سلطنتی پوشیده و تاج شاهی بسر خود گذاشته در دربار
اینپادشاه صف زده ایستاده بودند و خود این پادشاه در
روی تختی جلوس کرده و تمام پایه تخت از جواهرات هفت
رنگ بود و استادهای زرگرهای با هنر چینی و طاوس ازبرای
زینت تخت پادشاه ساخته بودند و در یمین و یسار تخت پادشاه
نصب کرده بودند تمام این دو طاوس از جواهرات هفت رنگ

ساخته بودند و این طاوس‌های مصنوعی از طاوس صحرائی بزرگتر
ساخته بودند و چنان تعبیه کرده بودند که این طاوس‌ها بحرکت وا میشدند
که مثل ساعت کوک میکردند و این طاوس‌ها فریاد زده و از
دهن اینها عطریات مشک و عنبر در مقابل تخت پادشاه میریخت
و خود پادشاه تاج شاهی بر سر داشت و در آن تاج پنج پارچه
جواهر نصب کرده بودند که هر یک دارای خراج مملکت بود
در مملکت هندوستان از ده هزار سال قبل تا کنون هیچ پادشاه
روی زمین خزانه و دفینه و تجملات و جواهرات این پادشاه را
نداشته پدر این پادشاه امجد علی شاه بود که تمام سلاطین
هندوستان از هند و مسلمان باج دهنده این پادشاه بودند

که تمام

که تمام انگلیس‌ها ازاو متزلزل بودند مدت چهل و دو سال سلطنت کرد
و تمام اوقات خود را در تنظیمات لشکر و کشور مصروف داشت بذل
و بخشش آن پادشاه عالیمقدار کمتر از پنجاه هزار روپیه نبود بعد از وفات
آن پادشاه واحد علی شاه در سن بیست و پنج سالگی بتخت سلطنت جلوس
کرد سکه و خطبه باسم این پادشاه زدند در اوایل سلطنت این پادشاه
که بعد از پدر مالک تاج و تخت سلطنت گردید بجهت اطمینان انظار
یک چندی بامورات لشکر و کشور رسیدگی کرده اوقات خود را
در مملکت داری مصروف داشت دشمن قوی و مدعی در مد نظر نداشت
یکی از نوابهای لوکر قشنگ ظریف خود را که در زمان ولیعهدی با او
همراز و همباز بود او را صدر اعظم مملکت خود قرار داد و وزرای

کهن اجدادی خود را از کار شغل و عمل خلع کرده وزرای جوان و نوکر
های نادان خود را صاحب منصب کارهای دولتی خود کرد صدر اعظم
و سپهسالار لشکر و وزرای کشور همه جوان و از رفقای خودش بودند
پس از آن از ترتیبات سلطنتی فارغ گشت بخیال باغی و طرح عمارتی افتاد
که در مقابل بهشت شداد یک بهشت دیگری که در این عهد و زمان
اینپادشاه بیدادگر بسازد صدر اعظم جوان و وزرای نادان
محرک خیالات پادشاه گشته هر روز ذوق و شوق و خیالات
پادشاه افزودند تا اینکه پادشاه فرستاد از اکناف و اقطار
عالم مهندسین و معمارهای ماهر جمع آوری کرده بشهر لکنهور آوردند
چون تمام شهر لکنهور جنگل زار است و دو رودخانه بسیار بزرگ بقدر رودخانه

زاینده رود از میان شهر جاریست و در میان شهر محوطه را از برای
ساختن باغ انتخاب کردند اول بدستیاری معمارها دیوار باغ را مثل
دیوار قلعه صاف تر و محکمتر کرده تقریبا اطراف باغ یکمیل انگلیسی است
و در داخله باغ هزار و پانصد غرفه تحتانی و فوقانی ساخته غرفه را
بطرز سربازخانه های ایران ساخته شده برنگهای مختلف ایران
ساخته شده برنگهای مختلف ایران لاجورد و طلا از دست نقاش
های چینی و هندی رنگ شده از تعریف و تمجید گذشته است
و پس از این عمارت از برای جلوس پادشاه عمارتی ساختند که هفت
تالار بسیار بزرگ بهم پیوسته در وسط باغ ساختند و در یمین
و یسار این عمارتها پنج مرتبه رو بهم بسیار بلندی ساختند چون این

پادشاه در کتابهای افسانه خوانده بود که خسرو پرویز از برای
عشرتگاه خود هفت گنبد ساخته بود اینک پادشاه از روی نقشه
پادشاه ایران هفت تالار هفت رنگ از سنگهای مرمر و یشم
عقیق ساخته است بقدر دو کرور تومان ایران در این تالار سنگ مرمر
حجاری کرده و طرزهای قشنگ ساخته است اگر بخواهیم وضع
ساختن یک تالار را مفصلا بیان نمائیم اولا در نظر ناظرین اغراق
خواهد آمد و این باغ را قیصر نام نهادند اکنون این باغ و عمارت
در مملکت هندوستان اولین بنائی است که واجد علی شاه
در صفحه روزگار یادگار گذاشته تقریبا یک کرور طلای ناب
و عقیق لاجورد و رنگهای نقاشی در این عمارت هفت تالار خرج شده است

در مملکت

و معلم خانه و تعمیرات خیابانها و روشنائی چراغ و مصارف نظمیات و مواجب بلدیه
شهرهائی که از طرف ملت گذاشته شود با تمام این مخارج فوق العاده را
اخراجات دولت هند اگر اندکی از روی انصاف ملاحظه فرمائید تمام خرج اکابر
از پهمهی ملت است و کفران نعمت مثلا تمام سرمایه زندگانی من با عیالداری
و ابرومندی و مخارج فوق العاده دویست تومان موجب است عیال
و اطفال من در سالی سه مرتبه بکمال عسرت خواهش سه دست لباس میکنند
کمتر از این ممکن نمیشود در هم چشمی و رقابت که عیال فلانکس جوراب اطلس
قوس قزح پوشیده است ما کمتر از او میخواهیم مخمل قوس قزح
که ذرعی بیست و پنجهزار سه تومان است ذرعی ده تومانی میخواهیم
لابدیم که بواسطه آن سنگ خویش خانم محترم سه دست لباس آن میشود

یکصد و بیست تومان بها به حکومت بیست نفر آدم از آنان حالی بدهیم و حفظ مراتب
خود هم بکنیم اطلس گلدار و مخمل که در طهران باشند اگر جای نصف هر کس معاش خود را
مخارج بیتش نماید کرده اند توقف به جهت هر کس معاش بومیه کلاسی کرده مال مردم را
گرفته میخوریم بنفقرات هیچ رابط العالم دولت سلطنت ندارد در طهران پانصد
مغازه جنس فروشی هست که همه فرنگی هستند سرمایه هر مغازه کمتر از صد
هزار تومان نیست بخدا سوگند اگر یکصد نفر اطلس امغازه فرنگیه یکسری جای بخرد
تمام منبعه و اسباب آنها خانه های ما میاید سقف های اطاق ما که
از چوب است تازه اختراع کرده ایم که روی چوب آن پارچه قشنگی را
اطلس گلدار و مخمل خواسته اند پس میکشیم البته هر سقف اطاق دویست تومان
تمام میشود از این مطالب کلالت بگذریم خیلی داریم مقصود ما از این فقره

اجزای

اجزای است این کتاب ساختنامه بدهند با شصت هزار بیت باشد
و نجاح خرد و مدت ده ماه است که با کمال زحمت از دست کاتب بیسواد
گرفته ام که هر یکی بواسطه غلطی و لا قیدی عوض اینکه هر کدام یکصد بیت
کتابت بنویسند اتفاق افتاده که در ده روز صد بیت نوشته اند کتاب
گاهی تب کرده گاهی از درد چشم نالیده به حیله بود عذرها آورده
خسته شده به هزار التماس کاتب راضی شده و باز هم در جای خود معطل شده
تا آنکه از چاپخانه بیرون آمده است بعد از چاپ شدن غلب اصطلاحات
و بیانات از کاتب بی انصاف غلط نوشته است میگویند الفاظ
و اصطلاحات فرنگی را ربطی نداریم تمام در مملکت ما یک دستگاه چاپخانه
مرتب نداریم که بدون خون جگر معطلی بتوانیم یک جلد کتاب در چاپخانه

در چاپخانه پروین یا در سایر چاپخانه‌ها در مملکت ایران منحصر است به تبریز

و دار الخلافه طهران و در سایر ولایات معظم یک دستگاه چاپخانه نداریم

تجار با همت ما سالی ده ملیان مال التجاره متنوعه فرنگی به مملکت ایران میآورند

یک دستگاه چاپخانه فرنگی زیاده از پنجشش هزار تومان نمیشود که به ایران

بیاورند از این همه سی هزار تومان فایده ببرند و بیچاره اهل هنر هم از نوشتن

و چاپ با سهولتی آسوده بشوند بنده یکی از اشخاص با هنر با علم را در طهران

سراغ دارم که در مدت شصت سال عمر چهارده جلد کتاب تصنیف

کرده تمام یک کتاب از برای ملت ما نهایت مفید است ولی هزار افسوس

که این بیچاره بواسطه عدم بضاعت عیالمند نقد سرمایه ندارد که تمام این

کتابها را چاپ بکند و نه قدر عمر ندارد که از برای هر کتاب

یک سال

یک سال عمر خود را صرف نماید حیف است نتیجه نوشتجات این اشخاص که از علوم و فنون

و صنایع در مملکت ایران مرده باقی بماند است اگر یکی از اشخاص توانگر

از برای فایده خود میخواهد کتابی چاپ کند کتاب خواجه حافظ علیه الرحمه

و کلیات شیخ سعدی یا از اقسامهای مفیده فرانسه که بزبان فارسی ترجمه

شده است همت مصروف داشته از این قبیل کتابها تجدید نموده

چاپ میکنند امیدوارم تجار محترم وطن ما از روی غیرت اسلامیت و انسانیت

همت خود را مصروف یک دستگاه چاپخانه فرنگی بطهران آورده که

اسباب رفاه و آسودگی اشخاص با علم و فضل را فراهم آورند امید

واری و شکرگذاری اهالی مملکت ایران خواهد بود

شعر

هر چند بکردم که ز عشق نکوشم   نبود بسر آتش میسرم که نجوشم

حکایتی ز دهانت بگوش هوش من آمد   دگر نصیحت مردم حکایتی است بگوشم

بر خم خود حکایت کنم ز نتیجه راحت   که شدست ملامت کند چو منحنی دو چشم

بر آه و دیدن آن ز نشستن باطل   که گر مرا دنیا یم بقدر وسع بکوشم

از هموطنان متحیر متعظم مستدعیم اگر سهو و خطائی و لغزشی در بیانات این کتاب

شده از روی مولائی و وفائی صرف نظر از غلطهای آن فرموده که کاتب

آن از لاقیدی و بیسوادی و کم کار می تیره نموده به اختصار آن کوشیدم

کتبه العبد الحقر الفقیر العاصی المذنب محمد حسن

میرزا علیخان سررشته دار سواره قشقائی فی شهر شوال

سنه ۱۳۲۱

کو هکم درد و بی چاره علی کم
کو مرد محبت با هم زده دست

غرض نقشی است کز ما باز ماند
که هستی را نمی بینم بقائی

بسم الله

